

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱۵۲

جمهوری اسلامی ایران - شورای اسلامی

۱۲۵۴۸

کتابخانه



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۹۰۹۵۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: مجموعه خطبه‌ها و کتب - ترجمه: مستطعم / ابی
مؤلف: ابن عماد - معنی من جامع به ابن

مترجم

شماره قفسه ۱۵۴۰۸

از وقت وقف رخصت است یعنی اگر نفس
 بشود وقت کنند بضرورت و حرف ق
 قبل معنی النفس و بعضی علماء بر آنند که تواند بود

وقف کنند که عرض اندانند ایسا و لغت صان
 کنند حرف که است که مطلق و وقف نیست



وقف کنند
 ۱۳۰۲ ۱۳۰۳ ۱۳۰۴
 مبارکباد شاه من بره سال و نور
 عانی در جهان صد سال و هر روزت به از

تجربین و کتب و کتب و کتب
 کتابخانه مجلس شورای ملی
 کتابخانه مجلس شورای ملی
 کتابخانه مجلس شورای ملی

ای بنام تو افشاح طم
 در ثبات زبان رسیده
 مست ذات صفات تو
 صانع لایزال لم یزل
 صنعت تو برون زد روح
 این همه در آید از سخن
 که نشاید بکن ز لعل با
 جز تو در خاتم عقیق دهان
 منکم حرف و صوت نه
 قابل نقض و فوت نه
 بی نهایت ز تو درود سلام
 باذ بروح انبیا کرام
 خاصه بروح پاک رسول
 سر و خلق و در منمای سبیل

نعت شیده که حسین
 احمد مرسل آن کوین دو کو
 حارس دین حق بیازوی
 عندیب حدیقه مانع
 انبیا را تمام چشم و چراغ
 بیدل بوستان ما او یحی
 طوطی آشیان او ادینه
 معجز او کتاب لاریب
 که حرفش بری ز مرعیست
 ای امرک مثال اعزازت
 انا فصح ببیان اعجازت
 توجو مامی پی روان چو
 مرکی کوهری ز بحر علوم

ای ز دوحه روان ایشان
 آفرین بر تو برایشان
فی بیان ترتیل و تعریف حرف و اختلاف آن در شمار حرف

ای نوا از پرده تزییل	راست آستینک باشد در تزییل
که ادا حرف و حفظ و قوت	که در تخیل از آن رسول عطا
پس حکم حدیث اگر خواهی	که در ترتیل بانی آگاهی
مخرج حرفها تمام بدان	با صفاتی که کرده اند پیا
که قرار است نه بند دان طری	که ندانند ادا هر حرفی
حرف صوتیست جدا شدیم	که بود برخی در جیش تکبیر
کم کن از لام الف که تعدد	تا بدانی حرف و اعداد
پس میان ائمه اطراف	در شمار مخارج است خلاف
زمره گفته اند اهل حرف	که سه مخرج بود تمام حرف
باز قومی از اهل اتفاقند	مخرج جمده مستحی دانند
باز کوبند قومی از قسدا	که جدا مخرج چیست هر یک را
لیک آنان که در داد استند	مخرج جمده شان در دهانند

وین روایت صحیح است
الحديث ان جاعة واهلها
در صفات خروج مخرج
که نمایم شرح آن اقدام
چونکه در اختصار است
زان روایات هر چه بود
کرده نامش خلاصه الترتیب

ادبیان قسمن دندانها

پیش از آن که عرض کنم
قسمت عقد در دندانها
چار قسم است سر سیم دندان
چار پیشین دوزیر دوزیر
بازش از هر طرف یکی سیم
چار دیگر برین است و دریا
پس از آن چار نام او ایست

باقیش بیست دان که است
اول ضرس زیری و زبری
پس طواحن و مرقطه
پس نواجید چهار دان دیگر
بیست پیند بعضی انسانها
پس مران بعضی با تقیبه
چار دندان زسی و دومی

ادبیان مخارج حروف ابتدای حروف طقیه

گاه آنست که هر یک یقین
وز برای زیادتى وضوح
زانچه دانم خلاصه اقوال
بشوی سالک ره تحقیق
نزد بعضی محققان جهان
مست از افعی خلق همینها
زافرش غیب دان و حقیق
یک بعضی را وایان کن

دان

باقیش

ادبیان حروف

مخرج را قریب نون مخارج
زان به پشت زبان بود
مخرجش نزد ترقه و دیگر
بر بعضی ندمی قرا
که بود از سر زبان و دیگر
پیش آن بعضی برین
لثوی اند این سه نزد
لثه دان جای ریش

ادبیان حروف نطقیه

مخرج طوا و تا و دال تمام
این سه حرف از سر زبان
چون زبان نمی بیدار
شود از نطق و بر دندان
نطق دانی چه باشد دانی

نطق این هر سه را از آنجا
که خروجش از نطق میاید

ادبیان حروف ذلقیه

مخرج ذال و ط و ثا پیشین
این سه از تیزی دوزیر
آن دو بر تیزی زبان جو
اندکی از سر زبان باید
ذلقی این هر سه حرف است

ادبیان حروف اسلیه

مخرج صا و سین و زازان
مست باریکی زبان و دیگر
در تلفظ بدین سه حرف
زانکه این فرجه که مشهور
راویان کتاب لم یزلی
در لغت نزد زمره نقله

نطق

می‌شمارند حرف حقیقت	الف و شش که ذکر ایشان رفت
نزد آنها که حقیقتش خوانند	مخرجش همچو هنرها دانند
قوم اول که غیر شش نماند	مخرج او هوای فم دارند
بیک او را می‌بویست	زیرها از هوای حلق شمر

در بیان حروف لطیفه

از لهاست قاف کاف	تا کنم معنی لها ت بیان
اکه او را ملائع میخوانی	آن لهاست اگر نمی دانی
اول آن ز حلق غلصه دان	عکده ز آخرش زسوی دهان
قاف را غلصه می‌شمارین	عکدی را تو حرف کاف کن
کرچه هر یک ز مخفی است	لهوی شان توان که بشناسی

در بیان حروف شجریه

مخرج یاقوت و جیم بر	بشود این تا بگویمت روشن
این سه حرفست از میان	وز جاری اوز سقف دهان
در روایت جنایه مشهور است	شجره این سه حرف مذکور است

چون کشانید کام زیر و زب آن میانرا نهند نام شجره

در بیان حروف ضریبی

ضاد هم ضریبی است هم کاف
مخرج او بگویمت وانی
از کنار زبانش که قیاسین
والجه نزدیک او بود
خوامی از جب کوی خوامی
اختیار اندرین میان است
او جو از ضرس و حاف می‌اید
نسبت او به دو می‌باشد
معنی حافه جانب است و کنار
ضرس دندان است و سیاه

در بیان حروف تنویدیه ابتدا از حروف کلام

از کنار زبان کام زبر
از دو جانب قفلام شمر
پس مرادم ز کام چند است
که فریق چهار دندان است
اولین ضاحکست و دیگرنا
سیمینش را بایده در
چارم آن تنبیه دان تحقیق
روشنش کتم ارجه بود

در بیان حروف نون

نون بوذا در زبان و کوف
بن دندانهای پیش و زبر

دربیان حروف شفویہ ابتدا از حروف

از بر چون سر و دندان	کز تنایا شمرده اندازا
بر درون لب نشیب	در ادحرف ف فایک

دربیان تمه حروف شفویہ

هر یک از او با و میم بد	کز میان دو لب شوند عیا
لیک دارند ازین میان	در تلفظ تفاوتی اندک
زین سه در حرف واو گاه	لب منه بر میم ای چخسته
وز کوان تا کران لب زرد	جای میم است جای باز برون
شفوی چار حرف نامد	این سه وفا که گفته شد از
در لغت معنی شف لب	شفعی نیز نشان بگو که توان

دربیان مخارج خیشوم

مست خیشوم مخارج دیگر	لیک فرعی شمارش ای ر
اندر و ن دماغ دان خیشوم	غنه صوتی کز و شود مفوم
میم و نون از حروف غنه	باسکون هر دو یک بی اظها

کج

کجده هم غنوی بود ثنوب

دربیان صفات حروف ابتدا از حروف

چون مخارج تمام شد مجموع	خواص اند صفات کلام
نوزده از حروف مجموع	که درین منت لفظ کلام
ظلل قو ربص مطیع کو	اذغری جند ای هنر پرو

دربیان حروف مهموسه

حرف مهموسه ده شمار	در حنث کشف خطه
حرفهای ششیده و ششمار	در اجادت کفط جلد

دربیان حروف دخوه

زهره ناقلان بقدر و قو	رخه راشا نوزده مندر
حظه صوز شت صیف	خاس عذ شمر تمامی وان

دربیان الشدیده والرخوه

در میان شدید و رخوه	با خلافت جمعی از اخوه
شاطبی کین ده گزیده سپر	عین و رامیم و نون لکم پر

کالمشت
حرفهای یقین بدان

در خاتمت کتاب

دربیان مخارج لیزاییات	گفته شد با صفات مهموسه
سعی کردم پیاری توفیق	تا رسیدم بکشف حقیق
پیر کجیدم بقدر خیرت	این کل از بوستان فکر خیر
که بر با وراق این کل نو بر	یابی از خار اخلال اثر
کجده رسم است خار و کل باجم	با صلاح آورتن نو کلم
عدد عقدا این در شهوار	صد و جل آمان طر شوار
محمد ناجو هری ز فکر متین	کرده هست صد و سه کین
ای که نو باوه درخت سخن	جینی از بوستان فکر
کو غریز بخار غفران باذ	ناظم این رساله ابن عباد

از منظر این کلام
از منظر این کلام
از منظر این کلام
از منظر این کلام

لیک بعضی را و یا بر کین

دربیان حروف مطبقه

کردانی حروف مطبقه	چار حرفست آن بر
صاد و طاضا و فطاضا	منقح ضد آن بود ناچار

دربیان حروف استعلا

هست قطخص ضغوط	مستقل ضد آن شمر اصلا
---------------	----------------------

دربیان حروف قلقله

نزد رتوش دلا معنی سنج	شد معین حروف قلقله سنج
قطب جد شمر تمامت	ساکنه ضد قلقله سنج

دربیان حروف صغیر و نقشب

سین و صاد و ناعرو	میم و شین فا و را نقشب
لیک شین الکه دا معنی داد	متقشی بغیر شین نهاد

دربیان حروف مستطیل و مخرف و مکروهات

ضاد را مستطیل مرقع	لام را مخرف همی دانند
--------------------	-----------------------

بدانک اسعد کاتبه و ایاباتی الدارین که حروف اصول
و بنیاد کلام عرب بقول اصح و درست تر است و نه حرف
و مخارج و جایگاه بیرون آمدن این حروف از مشتاق
طقت تا کرانه لب زیرین برین ترتیب که یاد
کرده می شود شش از آن حروف حقیقت بعضی
گفته اند که مفت است و الف را آن جمله شمرده اند
اما اصح آنست که الف از هوای دهن است و جمله
مخارج بقول مشهور شان زده است و از هر مخرج
و از هر مخرج یک حرف یا زیاده بیرون آید برین ترتیب
از اقصای حلق همی و ها و الف آید و همی را
آن الف گویند که حرکت داشته باشد و الف حرکت
را قبول نکند و این مخرج اول است و از میان حلق
عین و حا آید و این مخرج دوم است و از اول حلق

عین و حا آید و این مخرج سوم است و از پایان
زبان و میان کده قاف آید و این مخارج چهارم
و قاف را غلغلی گویند و غلغله اول کده باشد
که سوی حلق دارد و از پایان زبان و کده قاف آید
و این مخرج پنجم است و کاف را عکدی گویند و عکده
کده باشد و از میان دهان و برابر او از کام
جیم و شیر و یا آید و این حروف ششمی گویند و ششم
میان دهان باشد و این مخرج ششم است و آن
کرانه پایان زبان و آنجه نزدیک اوست از اضا
ضا و آید و ضا را ضری و حا قی گویند و ضری و ضا
کوسی باشد و حا قه کرانه زبان است و بعضی ضا را
از جانب جب گویند و بعضی از جانب راست و بعضی
از هردو جانب نقلست که امیرالمومنین علی بن ابی طالب
رضی الله عنه از هردو جانب گفته است و این مخرج

اصول و بنیاد کلام عرب

مفتم است از مخارج حروف و از کرانه فرو و زبان
 و کرانه کام و تک دندانها پیش ط و تا و دال آید
 و این حروف را نطقی گویند و نطق اشکها کام باشد
 و این مخرج هفتم است و از سر زبان و سر دندانها
 ز برین بش صاد و زای و سین آید از کشادگی که میان
 زبان و دندانها مانده باشد و این حروف اسکی
 و اسله سر زبان باشد و این مخرج دهم است
 و از پشت زبان و انجام کام که در برابر دندانها
 ز برین است یعنی بالائین را آید و را حرف مکسر
 از روی لغت مکسر کمتر است یعنی دو بان گفت
 و این مخرج دهم است و از کرانه زبان و انجام
 که در برابر دندانهای رباعیه است از هر طرف
 لام آید و این مخرج یازدهم است و مخرج نون
 متصل و پیوسته مخرج است و غنه لازم است

و غنه

و غنه آواز را گویند که از دماغ پیرون آید و وقت
 گفتن مم و نون تا که اگر دماغ بگیرد میم و نون در
 کلمه نشود و این سه حرف را لغوی گویند و لغت
 گوشت بن دندان باشد و این مخرج دوازدهم
 و از تیزی زبان و تیزی دندان پیش چنانکه سر
 پان از دندانها پیرون آید ط و ثا و ذال آید و این
 هر سه حرف را ذلقی گویند و ذلق تیزی سر زبان
 و این مخرج سیزدهم است و از اندرون لب ز برین
 و سر دندانهای بالا آید و این مخرج چهاردهم
 و از میان مردوب و او با و میم آید و با از تیزی
 لب چرخد و اگر لب خشک باشد با درست نیاید
 و این خط بسیار واقع است احتیاط باید کرد تا
 پان نشود و این چهار حروف را شفوی گویند و شف
 لب باشد اما او با و میم از مخرج پانزدهم است

و مخرج شانزدهم خیشوم است و خیشوم اندرون
بینی را گویند و وی مخرج ساکنه است

والله اعلم

بدانک اطباق پوشانید گشت در لغت و انفا
کشادن و استعلا یا لا میل کردن و تسفل یا لا
میل کردن و جهر آواز برداشتن و همس آواز
فروداشتن و قلقله جنبانیدن آواز و سکون
ایستادن آواز و شدت سخت گفتن حرف
و رخه سست گفتن حرف و بین الشدید و الخاف
میان سخت و سست و برتر گفتن حرف و بجه
فشرده گفتن و نفث در دمیدن و الحراف
باز کردن و تکرار و بیان گفتن حرف و صیر
هشت کردن و نفثی نرم جدا شدن و استنطال
طلب درازی کرده و سرکشی کردن و نفث دمیدن

و غیره

و غنه آواز در بینی انداختن و هتس سبکی کردن
و هوا میان دهان و لبین نرم و مد کشیدن
و حرکات ثلاث ضم و کسر و فتح و اشباع سبکی
و وقف ایستادن و روم طلب حرکت کردن
و اشمام بویانیدن و تفخیم پر گفتن و ترفیع
نازک گفتن و اختلاص بر بودن و اماله
میل دادن فتح بکسر و مد کشیدن و قصر
ناکشیدن و تحقیق در ست گفتن همزه و سهیل
آسان گفتن همزه و ابدال بدل کردن و جد
انداختن و هر حرفی از حروف تہجی پنج صفت
می باشد یا زدی بعد از این بدانکه ده حرف
که انرا هموسه میگویند مجموعاً **حشت شخصیه**
و این حروف را از بھر آن هموسه میگویند که این
حروف ضعیف اند و در گفتن این حروف آواز

کشف

ظن قوربص
مصطبح اذ غرا
چند

فرومی رود و معنی همر فروداشتن آواز است
و نود ده حرف باقی محموده گویند از برای آنکه در
گفتن آنها آواز برداشته می شود و معنی هر آواز
برداشتن است و هشت حرف را شدید گویند
مجموعها **اَبَدَتْ لَقَطٌ** و این حروف را از برای آن
شدیده میگویند که در گفتن اینها آواز کشیده می
از غایت قوت این حروف و معنی شدید قویست
و سیزده حرف را رخه میگویند و رخه عکس شدیده
مجموعها **حَسَّ شَخْصٌ هَزَّ فَرَّ عَطَّ شَدَّ** و این
حروف را از برای آن رخه گویند که آوازیانها کشیده
نمی شود و نفس را باز نمی دارد و معنی رخه سستی
و هشت حرف باقی را پز المشده و الزاوه گویند
یعنی میان شدیده و رخه مجموعها **لَمْ يَرَدَّ**
و چهار حرف را مطبقه گویند مجموعها **مَضْطَطَّ**

و این

و این حروف را از برای آن مطبقه گویند که زیبا
در وقت گفتن اینها چون طبقی می شود و کام را
می پوشد و معنی طباق پوشانیدن است
و باقی این حروف چهار گانه را منفته گویند
از برای آنکه در آنها زبان کشاده می شود و معنی
افتتاح کشادن است و هفت حرف را مستعیده
گویند مجموعها **قَطَّ خَصَّ ضَغَطَّ** و این حروف
را از برای آن مستعیده گویند که زبان در وقت گفتن
اینها بالا میل میکند و بالا میرود و معنی استعلا
طلب بلندی کرده است و غیر این هفت حرف را مستند
گویند از برای آنکه در وقت گفتن آنها زبان بغیر
میل میکند و معنی تسفل فروز آمدن است
و سه حرف را صغیر گویند **صَادُ وِ سَبِيحٌ وَ ذَا** از برای
آنکه چون باین حروف تلفظ کنی آواز دراز کشیده شود

و معنی صیغه هست کردن و بانگ کردن است و یک
حرف را تقشی گویند و آن حرف شیخ است از آنکه
چون باین حرف را تلفظ کنی مخارج از وی پر شود
و معنی تقشی فواخ شدن و از هم جدا شدن است
و بعضی گفته اند که تقشی چهار راست مجموعها
و الله اعلم و دو حرف را مخرفه گویند و اولام
از برای آنکه در گفتن آنها سر زبان کوفتی شود
و میل بکانه زبان دارند و معنی انحراف میل
کردنست و را را حرف بگردانند و پنج حرف
قلقه گویند مجموعها **قلقه** و این حرف
از برای آن قلقه گویند که چون این حرف را
ساکن کردانی در مخارج مجنبد چنانچه آج واق
و در غیر این پنج حرف جنبشی نیست و یک حرف
متطیل گویند و آن ضا است از برای آنکه مخارج

دور و دورا است و هر کس ویرانم نتواند کرد
مگر کسی که خدمت استادان ما هر کرده باشد
و پنج بسیار کشیده باشد در دست کردن
وی و معنی استطالت کردن کشی کرده است

و طلب درازی و الله اعلم

بالمصواب
بسم الله الرحمن الرحيم

يَقُولُ رَاجِي عَفْوٍ بِلَازِقٍ عَبْدٌ أَحْمَدُ
مِنْهُ وَارِثُهُ كِتَابِي
الْحَمْدُ لِلَّهِ وَصَلَّى اللَّهُ
عَلَى نَبِيِّهِ وَمُصْطَفَاهُ
سَيِّدِ خَيْرِ خَلْقٍ رَاجِي عَفْوٍ
مِنْهُ وَارِثُهُ كِتَابِي
مُحَمَّدٌ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ
وَمُقَرَّرِ الْقُرْآنِ مُحَمَّدٌ
مُحَمَّدٌ عَيْنِ بَرِّانِ أَهْلِ
بَيْتِ الْقُرْآنِ وَجَدِ كِتَابِي
وَبَعْدَ ذَلِكَ هَذِهِ مُقَدِّمَةٌ
فِيمَا عَلَى الْقَادِي أَنْ يَعْلَمَ
أَنَّهُ بَدَأَ كِتَابَهُ بِهَذِهِ الْقَوْلِ
وَأَنَّهُ نَزَّاهٌ عَنِ حَيْثُ يَرْتَمَى

لعمري انما هو
 حكاية من
 حكاية من
 حكاية من
 حكاية من

اذا واجبت عليهم ومعتزم قبل الشروع او لا ان يعلم
 جلاست برهان كبريتهم في شدة انما يشهد مسوع
 مخارج الحروف الصفا ليلفظوا بافصح اللغات
 مخارج حروف الصفا كمن لفظت ان كان كثر
 مخارج التجويد والوقف وما الذي في المصاحف
 وكم كانت تجويد وقفه لان ربيد انما هي حروف
 من كل مقطوع وموصولها وتاء اني لم تكن تكتب بها
 في قطع وصا في ما اسم الحروف وكم كانت تبا في حروف
 مخارج الحروف عشر على الذي تختار من اختصار
 مخارج است تمام حروفها في شدة انما يشهد مسوع
 فالج حروفها حروفها حروفها حروفها حروفها
 الف كمن لفظت حروفها حروفها حروفها حروفها
 ثم لا قصي الحروفها حروفها حروفها حروفها
 في حروفها حروفها حروفها حروفها حروفها

ادناه

ادناه غير خاؤها والفا اقصى اللسان فوق ثم الكاف
 جوعين وخاست زافا حلق تودا كمن تاف ناقص اللسان
 اسفل والوسط فحليم الشين والضاد من حلقه ادوليا
 زفير كان في ميان جيم وشن وادوليا كمن تاف ناقص اللسان
 لا حراس من ايسر او مينا واللام ادناه الممشاها
 يجب اني تود وندان ايسر ياد كمن تاف ناقص اللسان
 والتون من طرف تحت اجعلوا والرايدانيه بطر اخل
 بوو طرف بان نون بريمه في بوه مداني اندر ايت
 والطاء والذال ونامنه من غليا الشنايا والصفير
 ازوست طاء وكر دال ونامنه في كمن تاف ناقص اللسان
 منه ومن فوق الشنايا السطر والطاء والذال والعليا
 صغير ازو وندان في شين كمن تاف ناقص اللسان
 من طرفيها ومن بطر الشفة فالفا مع اطراف الشايات
 في حروفها حروفها حروفها حروفها حروفها

وَلَيْسَ بِهِ وَيُتَرَكُ لَهُ **الادرياضه اخره فله**
 كرت رعايت به بديهي **كسره رياضه حرف كين**
 فَوْقًا مُسْتَقْلًا مِنْ خَرَفٍ **وَحَاذِرًا نَجِيمَ لَفْظُ الْاَلِفِ**
 حرف مستقل الذينه كين **مكن ترلفظ الف في مثل**
 وَهَمِي الْحَدُّ اعُوذْ اِهْدِنَا **الله ثُمَّ لَا مَلِيَّةَ لَنَا**
 جزم اسد و اعوذ ف الله **جولام وليتلفظ لا و هم**
 وَلَيْتَلَطَفَ عَلَيَّ اللهُ لَوْ **وَالْيَمِيمُ مِنْ مَخْمَصَةٍ وَمِنْ خَرَفٍ**
 و كجولام على الله و هم **الضالين جزم از مرض و مخمصه لطيف**
 وَبَاءُ بَرْقٍ بَاطِلٌ يَمِينِي **وَأَخْرَضَ عَلَى الشَّيْءِ وَالْجَمْعُ الَّذِي**
 جوباء بريق و كباطل يميني **جويس بيش به ان جو و شدت**
 فِيهَا وَفِي الْجِيمِ كَيْتُ الْقَبْرِ **رَبُّوعٌ اجْتَدَتْ وَجْجُ الْفَخْرِ**
 و و و و و كجيم كيت ربه و **جرج و فخر و جاحشت الحش**
 وَبَيْنَا مُقْلَقًا اِنْ سَكْنَا **وَاِنْ يَكُنْ فِي الْوَقْفِ كَانِ اَيْنَا**
 حرف فقلد و شين بكونه **يكاه و وقف ان اين اي و يكون**

وَحَاءُ حَصْحَصٍ حَطَّتْ اَلْحَقُّ **وَسِيرٌ مُسْتَقِيمٌ يُطَوِّقُوا**
 حواء حصص م حطت الحق **جوين يطوا و يقيمون حقيق**
 وَرَقُّ الرَّاءِ اِذَا مَا كَسَرَتْ **كَذَاكَ بَعْدَ الْكُسْرِ حَتَّى مَكْنَتْ**
 جركين و و فمت و حش رقي **جوراء ساكنه از بعد كسره مت**
 اِنْ لَمْ تَكُنْ مِنْ قَبْلِ خَرَفٍ مُسْتَعْلَا **اَوْ كَانَتْ الْكُسْرُ لَيْسَتْ اَصْلًا**
 ولي جوينت پس از وى **و كركسره او مت اصلى**
 وَالْخَلْفُ فِي فَوْقِ كَسْرِ هَجْدٍ **وَأَخْفَ كَبِيرًا اِذَا شَدَّ دُ**
 بفرق مت خلاف از بركه رخير **جوراء شد و ه بيشه شول و بركه**
 وَفَخِ اللَّامُ مِنْ اِسْمِ اللهِ **عَنْ فَخٍ اَوْ فَمٍ كَعَبْدَ اللهِ**
 بوى لام بنفخه نام از الله **جوبعد فخر و فمت مثل عبد الله**
 وَخَرَفٌ لَا مُسْتَعْلَا فَمٌ وَاخْصَصَا **لِاطْبَاقِ اقْوَى حَقَالٍ وَاغْصَا**
 بوبقوت و نفخه حرف مستعلا **حروف مطبقه اقوى جها كمال**
 وَيَبْرُكُ الْاِطْبَاقُ بِرَاحِطَتِمْ **بَسَطَتْ وَالْخَلْفُ تَخْلُقُكُمْ وَفَخِ**
 احطت باز بسطت بين **البطيان بوى خلف تخلقكم از طريق و ف**

وَأَخْرَجَ عَلَى الشُّكُونِ فِي جَعَلْنَا أَنْصَبْتَ الْمَغْضُوبِ مَعَ ظَلَمْنَا
 سَكُونِ *من استأذن من قبل الله* وَكَرِهْتُمْ مَغْضُوبٍ وَمَشَى جَعَلْنَا
 وَخَلَصَ الْفِتَاحَ مُحَمَّدٌ وَأَعْسَى خَوْفَ اسْتِغْنَاءِهِ مَحْظُورًا عَمَّا
 بِالْفِتَاحِ مَعَى كُوشٍ وَأَدْرَ وَمَحْذُورًا *كأن عصى شوقاً يا جفا كحظور*
 وَدَعِ شِدَّةَ الْكَافِ وَبَنَّا كَشْرَكُكُمْ وَتَوَقَّى فِتْنَةً
بكن ربك شدة بكاف في تاي أَدْعُمْ كَقُلِّ رَبِّ وَبَلِّ لَا وَابْنِ
 وَأَوَّلَى مِثْلٍ وَجَسْرٍ أَنْ سَكُنَ *زمن حسن ساكن بوزن اول*
 فِي يَوْمٍ مَعَ قَالُوا وَهُمْ وَقُلِّعُمْ *بكي مدح قلوب رب وكر لا*
 بَخِيرَ قُلِّعُمْ وَوَجَدَ عِلَاسِي يَوْمَ *سبحه لا تزغ قلوب قالم*
 وَالضَّادَ بِاسْتِطَالَةٍ وَخُجَّ *ولا تزغ وفسمه فالنقم اي قوم*
 تَمَازِي خُصَاوَةً وَجَنَاسَةً لَمْ تَكُنْ *مميز من الظاء وكلها حي*
 فِي الْفُطْرِ ظِلُّ الظُّمْرِ عَظْمُ الْحِفْظِ *كأن جفا شوقاً انظروا ظاهراً وخرج*
نظير وظل وكر ظم وعظم وكر حفظ

ظاهر

ظَاهِرُ نَظَرٍ شَوَاطِلُ ظِلْمٍ ظَلَمًا أَغْطَ ظَلَامَ ظَفَرٍ أَنْظَرُ ظَلَمًا
نظا به زلفي وشواظ وكم ظلم ظَاهِرٌ وَظَلَامٌ أَغْطَ ظَفَرُ ظَلَمٍ
 أَنْظَرُ ظَلَمًا كَيْفَ جَاوَعُ عَظِيمٍ عَظِيمٌ ظَلُّ التَّحْلِ زُخْرُفٍ سَوِيٍّ
ظفر جفن وكر نظير عظيم وَكَرِهْتُمْ مَغْضُوبٍ وَمَشَى زُخْرُفٍ وَأَنْ
 وَظَلَّتْ ظَلَمْتُ وَبُرُومَ ظَلَمًا كَالْحَجَرِ ظَلَّتْ شَعْرًا نَظَلَّ
وكره ظلمت وظهرت وظهر جَوَّجٌ مَرَّ أَظْلَمْتُ تَبَلُّرٌ
 يَظْلُنُ مَحْظُورًا مَحْظُورٌ وَكُنْتُ فَظًا وَجَمِيعُ التَّظْهِرِ
وكرهت فظا والمحتظر ومظهورا وَكَرِهْتُمْ مَغْضُوبٍ وَمَشَى زُخْرُفٍ وَأَنْ
 إِلَّا بَوَيْلُ هَلْ وَأَوَّلَى نَاطِلٍ وَالْعِظْ لَا الرَّعْدَ وَهُوَ قَائِمٌ
بغير ويل وعمل وأول قيسه نظير وَكَرِهْتُمْ مَغْضُوبٍ وَمَشَى زُخْرُفٍ وَأَنْ
 وَالْحِظْ لَا الْحِظُّ عَلَى الظَّامِ وَفِي ظَهْرِ الْخِلَافِ سَامِيٍّ
وخط قام بجزخض كرا لهما ظَاهِرٌ وَظَلَامٌ أَغْطَ ظَفَرُ ظَلَمٍ
 وَأَنْ تَلَقِيَا الْيَسَارَ لَا دَمَ أَهْضَ ظَهْرُ كَيْفَ الظَّالِمِ
جوطا وضا وطلا في شوقه وكر مِثَالُ انْقِصَافِ خُرُوكِ بَعْضِ ظَاهِرِ حِيلٍ

واضطر مع وعظمت مع افضم وصف حاجاهم عليهم
 وعظمت مع وافضم وكلمة اضطر وان جياهم وعليهم بها صافي خوان
 واظهر الغنة من نون ومن ميم اذا شدد او اخففت
 نون نون لكن عند ظاهر بسدا بشرط الكسرة وبنون كذا
 الميم ان تشك بعتة لدى باء على الخشار من اهل الا
 بنو باجو بوزيم ساكن اي وانما كراختا من بنو كراختا
 واظهر بها عند باقي الاخرى واحذر لدى واد وفاق
 بنو باقي اعراف كوشش اظهر على الخصوص به واد وفاق كوشش
 وحكم توين ونون يلقى اظهرا اذ عام وقلب اخفا
 بهما حكم توين وساكن وار كسرة غم اخفا وقلب اظهرا
 فندحر ووف الخلق اظهرا وانهم في الراء واللام لا بعتة انهم
 بنو اعراف حلقه ظاهر وروشن بلاء ولام بلا غنة مدغم اي دون النفس
 واذ غن بعتة في يوم ميم الالبكة كدنيا عنونا
 بنو يومن وانام كن بعتة ولا مكر يك كهم بنو يومن وبنو

والقلم

والقلب عند الباء بعتة كذا لا خفا لدى باقي الحروف واخذ
 بنو باجو بوزيم ساكن اي وانما كراختا من بنو كراختا
 والملازم وواجب اني وجازن وهو قس بشتا
 سه قسم مدج بود لازم وكرهوا كرج جازن وبقصر بشتا
 ولازم ان جاء بعد حرف مد ساكن جالين وبالطول يمد
 على ج ساكن جالين بعد حرف كيش بطول ك ان لازم بشتا
 وواجب ان جاء قبل هني مشددا ان جمعا بكلمة
 جو قبل مزه بعد حرف متصل بد كس جازن جازن بشتا
 وجازن اذا اتى منفصلا او عر الشكون وقفا
 يكون عارض كرجد حرف مد بنو قسم جازن كرجد بشتا
 وبعث جويدك للحروف لا بد من معرفة الوقوف
 بنو اعراف بنو جويدك حرف كرجد بشتا
 ولا ابتداء وهي تقسم اذن ثلاثة تام وكاف حنين
 وقوف مت سه قسم انما اعوانى كسيت تام وودم كافي حنين

وَهَلَّا تَمَرَّ فَإِنْ لَمْ يُوجَدْ تَمَرُّ أَوْ كَانَ مَعْنًى فَأَتَدَّ
 سَخْنُ جَرَّتْ مَاءٌ وَتَقْلِيضُ مَاءٍ
 فَالْتِئَامُ فَالْكَافِي وَلَقَطًا فَانْدَامًا
 إِلَّا زُورًا أَلَا يَجُودُ الْحَسَنُ
 وَكَرْتَقُ لَقِصَّتْ قَفْ مَيِّتٍ
 وَغَيْرَهَا تَمَّ قَبِيحٌ وَلَسَهُ
 الْوَقْفُ مُصْطَرًّا وَيُجَدُّ قَبْلَهُ
 وَكَرْتَقُ مَاءٍ تَابَتْ سَخْنُ قَبِيحٌ وَإِنْ
 بَاضَ رَجُلٌ وَوَقَفَ فِي الْوَقْفِ
 وَلَيْسَ فِي الْقُرْآنِ مِنْ وَقْفٍ
 وَلَا حَرَامٌ غَيْرُ مَالِهِ سَبَبٌ
 حَرَامٌ يَزِيدُ مَالَهُ وَوَقْفٌ يَنْقُصُ
 وَأَعْرِضْ لِقَطْعٍ وَتَوْصِيلٍ وَتَا
 كُنُونَ لِمَوْقِفٍ قَطْعٍ وَوَصْلٍ وَتَا
 فَاقْطَعْ بِشَرِكَاتٍ أَنْ لَا
 مَعَ مِلْحَاءٍ وَلَا إِلَهَ إِلَّا
 زَيْدٌ وَبِئْسَ مَا لَكَ آمَنَتْ
 وَتَعْبُدُ وَيَسْ ثَانِي هُوَ لَا
 يَشْرِكُ تَشْرِكُ يَدْخُلُ
 يَدْعُو تَعْبُدُ وَتَعْبُدُ تَعْبُدُ

وَهَلَّا تَمَرَّ فَإِنْ لَمْ يُوجَدْ تَمَرُّ أَوْ كَانَ مَعْنًى فَأَتَدَّ
 سَخْنُ جَرَّتْ مَاءٌ وَتَقْلِيضُ مَاءٍ
 فَالْتِئَامُ فَالْكَافِي وَلَقَطًا فَانْدَامًا
 إِلَّا زُورًا أَلَا يَجُودُ الْحَسَنُ
 وَكَرْتَقُ لَقِصَّتْ قَفْ مَيِّتٍ
 وَغَيْرَهَا تَمَّ قَبِيحٌ وَلَسَهُ
 الْوَقْفُ مُصْطَرًّا وَيُجَدُّ قَبْلَهُ
 وَكَرْتَقُ مَاءٍ تَابَتْ سَخْنُ قَبِيحٌ وَإِنْ
 بَاضَ رَجُلٌ وَوَقَفَ فِي الْوَقْفِ
 وَلَيْسَ فِي الْقُرْآنِ مِنْ وَقْفٍ
 وَلَا حَرَامٌ غَيْرُ مَالِهِ سَبَبٌ
 حَرَامٌ يَزِيدُ مَالَهُ وَوَقْفٌ يَنْقُصُ
 وَأَعْرِضْ لِقَطْعٍ وَتَوْصِيلٍ وَتَا
 كُنُونَ لِمَوْقِفٍ قَطْعٍ وَوَصْلٍ وَتَا
 فَاقْطَعْ بِشَرِكَاتٍ أَنْ لَا
 مَعَ مِلْحَاءٍ وَلَا إِلَهَ إِلَّا
 زَيْدٌ وَبِئْسَ مَا لَكَ آمَنَتْ
 وَتَعْبُدُ وَيَسْ ثَانِي هُوَ لَا
 يَشْرِكُ تَشْرِكُ يَدْخُلُ
 يَدْعُو تَعْبُدُ وَتَعْبُدُ تَعْبُدُ

أَنْ لَا يَقُولُوا أَلَا أَقُولُ لَنْ مَالًا بِالرَّعْدِ وَالْمَفْتُوحِ صَلَوَاتُ
 وَلَا أَقُولُ وَإِنْ لَا يَقُولُوا وَإِنْ مَالًا بِالرَّعْدِ وَالْمَفْتُوحِ صَلَوَاتُ
 لَهَا قَطْعًا مِنْ مَالٍ دُونَ الْوَقْفِ خَلْفَ الْمَنَاقِبِ أَمْ مَسَا
 نَبُو يَنْتَظِرُ جَوْشَنَ مَلِكٍ بِرُومٍ وَصَافِقُونَ خَلْفَ الْمَنَاقِبِ أَمْ مَسَا
 فَصَلَّتْ النَّسَاءُ وَذَرَعَتْ حَيْثُهَا وَإِنْ لَمْ يَمُوتْ كُنْزَاتُهَا
 نَسَاءً وَفَصَلَّتْ صَافِقَاتُهَا جَدَّ وَأَنْ لَمْ يَمُوتْ كُنْزَاتُهَا
 لَا نَعَامَ وَالْمَفْتُوحُ يَدْعُو مَعَالًا وَخَلْفَ الْمَنَاقِبِ وَخَلْفَ مَعَالًا
 وَلِلسُّورَةِ الْوَقْفُ يَدْعُو مَعَالًا وَخَلْفَ الْمَنَاقِبِ وَخَلْفَ مَعَالًا
 وَكُلُّ مَا سَأَلَ تَمَرُّ وَخَلْفَ مَعَالًا وَكُلُّ مَا سَأَلَ تَمَرُّ وَخَلْفَ مَعَالًا
 وَكُلُّ مَا سَأَلَ تَمَرُّ وَخَلْفَ مَعَالًا وَكُلُّ مَا سَأَلَ تَمَرُّ وَخَلْفَ مَعَالًا
 خَلْفَ مَعَالًا وَخَلْفَ مَعَالًا وَخَلْفَ مَعَالًا وَخَلْفَ مَعَالًا
 بَوَصْلَ تَمَرُّ وَخَلْفَ مَعَالًا وَخَلْفَ مَعَالًا وَخَلْفَ مَعَالًا
 تَمَرُّ وَخَلْفَ مَعَالًا وَخَلْفَ مَعَالًا وَخَلْفَ مَعَالًا
 وَخَلْفَ مَعَالًا وَخَلْفَ مَعَالًا وَخَلْفَ مَعَالًا وَخَلْفَ مَعَالًا

توجه حروف الوقوف
بدانکه حرف مر علامت لازم است
فاید گذشتن آنکه اگر نگردد معنی کلام متغی
شود و مر علامت مطلق است یعنی
باید وقف کردن و لیکن اگر وقف نماند

یعنی روایه وقف کردن و گذاشتن نیز روایه دو حرف
علامت وقف بحر است یعنی وقف کردن روایه
ولیکن گذاشتن بهتر بود و حرف صی علامت وقف خطه
یعنی الی نفس شک شود و وقف کند بضر و نه و و
ق علامت وقف قید است و بعضی علماء بر آنند که
وقف کردن شاید و حرف لا علامت آنست
وقف کردن شاید و یکی را آنکه جمله
بین متفق که سوره های قرآن صد و چهارده است
هشتاد و یک است و سی و چهار مدیت و لغت اند که
سوره که یک که حضرت زکریا فرمود آتاه سورۃ التور و
سوره که فرمود آمد سورۃ العنکبوت و اول سورۃ که بعد
فروغ آمد سورۃ الی المطففین بود و وقف
جاءت و اول سورۃ که در این قریش آشکار کرد سور
و البی و

و هو العدد المنسوب الى علي بن ابي طالب عليه الصلاة والسلام
 شش هزار و هشتاد و سه و شش اید است و عبد الله
 ابن مسعود گفت که حرف قرآن سیصد هزار و پست و هشتاد و سه
 شیصد و هفتاد است

قد مطلق حکیم گیت را که بر او رجحان از خارا
 خاک را آب زنده می کشید آدمی را گزید برایشیا
 صانعی کو بقول کن ز عدم هر دو عالم نهاد بر صحرای
 حاکم بی بدل حکیم عیلم حی قیوم لم یزل ابدا
 بر فروزنده مه و نور سید بر فردا زنده سپهر غلا
 نقش بند صیغه کونین خالق انس جن و ارض سما
 اندک شید خلعت لو لاک محمد امین هر دو
 خاتم انبیا شیخ احم سید اصفیا و خواجده
 مصطفی آن خلاصه کونین صاحب امر الندی اسدا
 مغرور می و هبط تزییل رایت نصر و فتح از و پیدا
 باز بر روح پاک و همدم صد هزاران در و نور و نور
 آل و اولاد و اسل شش کویم از جان جمیع مدح و ثنا

سوره قل اقی مثال منه آیه اثنا و عشرين
 باز رضوان و رحمت بی حد هم بر اوصی بکتاب و شهادت
 بعد از خدایت رسول می کنیم مقصد سخن اثنا
 ربنا اغفر لنا خطایانا و اعف عنا فانک مولانا
 از سر صدق و از طریق صفا کردت و سید این مسوده را
 از برای جمیع اهل کلام در رسوم مصاحف خلفا
 بهر چه باشد ضرورت واجب که بود ترک آن بر رسم خطا
 آنچه مقطوع باشد و موصول بیا به نون قطع آن بود رسما
 چون لکیر لیس مافی ما این ما ام من اتما عن ما
 باز بهار موتش آنچه بود صورت رسم آن کشیده بنا
 مثل نعت به یازده موضع سنت و پینت به تحت سبها
 باز بآیت ثابت و محدود که بود در جمیع رسم روا
 چون هدایتی گفت مافی فاشعنی بحدی اولی
 قد هدین القون تتبعن تم کید و نینج فارقتا

باز و او می که باشد از محض
 بدیع در موضعین و مع اخیر
 باز و او می که صورت ممرات
 و آنچه دیگر ضرورت است برسم
 بهار شبیه به زمین یعنی
 حرف قدی که نقطه متصل
 مثل احدی یعنی اوفی الکیل
 آنچه در مقنع است و بیاید
 و او مفهوم کان شود و درو
 ممر و صلی که ساقط است به درج
 ممر است و قد اهدنا اتبعوا
 ممرات طرف که حالت قف
 مثل بید و ابد و بیهوشی
 باز و وصل دو لفظ که اول آن
 چون به نظر لقا درون اذفع
 بهج موضع چند محققها
 صلاح المومنین مستند است
 چون جز آو الذین یحقیقوا
 مثل یازند اجرو بمو یس
 حرف باشد الف زیاده
 یک در وقف ثابت است
 و اتقوا الله انما النجوى
 که بود شهر روایتها
 حرف یین مثل نشو از پی
 که بود حال بتدکویا
 اعبدوا و ادعوت انظروا
 می شود ساکن از تحکها
 امرؤ الملاذرا صلی
 وقف یا آیه است شایع
 بالعباد الذین مقتدر

حرف

حفظ آت فهم کن زائد
 در یکی خلف و صد و پنجاه
 جمع کرد این طریق تا باشد
 بنده عنص فقیر حقیر
 یا زده بر طریقه قدما
 یا دو و یک در آن شماره خط
 جمله را رسم و زینت قسدا
 جا که خاندان آل عب

الحسین بن حاج بدر الدین

ربنا ارحمنا ومن تبعنا

در زمان تلاوة قرآن
 و اندرین نسخه که بود سهوی
 یا الهی بحق آل رسول
 باز در صدر جنة المأوی
 استجب عوق و حاجاتی
 یا رب امید من خیر برار
 که جبه از مخطا و جرم آید
 یا زکن این مکتبه را بدعا
 بصلاح او را از طریقه صفای
 عفو کن جمله را بر وجه
 همه را از کرم لقا بنما
 اقص یا ربیب الذی اعطی
 باشد از حضرت توفیق و عطا
 بعد ازین آنچه مقصدی است
 فهم کن جمله را بعلم و ذکر کا

بعد ازین آنچه مقصدی است

فهم کن جمله را بعلم و ذکر کا

نیکه یاب از سر تحقیق، تا تو باشی ز جمله عیال
 بداند که این مختصرم قورم شد از برای خواندن
 قرآن بحسب التماس بعضی از دوستان و عزیزان
 که پیش این ضعیف تداو و قدر آن مشغول اند تا طریقی
 قرآن خواندن از وقف و وصل و ابتداء در جمیع الفاظ
 قرآنی برایشان آسان باشد از مقطوعات و مواضع
 و هآت تائید که در مواضع معین تبار ممد و مکتوب
 است موافق رسوم مصاحف الی غایب
 دانی در کتاب مقنع بیان کرده است و صاحب طبع
 در قصیده رایه آورده است و محمد جزری در
 منظومه مقدمه تجوید ذکر کرده است و در ارجوز
 مغربی که موسوم است بمورد الظمان فی رسوم آخر
 القرآن و دیگر کتب هم مذکور است تا صورت
 امتیاز از نظائر آن حاصل شود و هر وقت متذکر در

وقف

وقف محفوظ می شود و ثابت الرسم است و در وصل
 گفته نمی شود و بسبب ساکنی که ملاقی آن میگردند
 یا آلفی که بصورت یا مکتوب است مطلقا خواه که
 بدل از یا باشد و خواه که بخود صورت یا مکتوب
 منون و غیر منون و همچنین واوی که در وصل مفتوح
 و وقف ساکن میشود و حرف مد یا واوی که در وصل
 مضموم است و در وقف ساکن می شود و حرف بین
 جمله از اسم و فعل و حرف مفرد و تنبیه و جمع و وصل
 بعضی کلمات خواه که کلمه اولی آیه باشد و خواه که وسط
 آیه باشد از مواضع وقف منون و غیر منون و ضمیر
 وصل مضموم و مکسوره بهر صیفه که باشد که در وصل
 ساقط است و در ابتداء ثابت و تحریری که در آخر کلمه
 متحرک است بفتح و ضمه و کسره در حال وصل بهر صورت
 که باشد بعد از حرف متحرک یا آنکه ممزه را در رسم
 خود صورت نباشد و بعد از ساکن صحیح و در وقف

ساکن کرده و بغير بدل و آیات ثابت که در حاکمیت
 ملفوظ میشود و بعضی از نظائر آن محذوف از رسم است
 و آیات محذوفه مطلقا از روستای و وسط آید
 و آیات نهادهای تنبیه و وادی که محذوف است
 در رسم در چند موضع معین و آنچه ثابت است در چند
 مخصوص چنانچه در کتب رسم مذکور است و حصه و تنبیه
 طائت در جمیع کتب تا از حرف ضا و حمتا باشد
 بحسب خروج و لغت ط از ضا و در ادای تغییر معنی
 نشود و بعد طائت هتصد و بنجاه و سه موضع است
 در وجه طاء بظنین تحقیق و هتصد و بنجاه و دو موضع
 در وجه بضنین بضاد و وجه خلاف در محل خود گفته
 شود و یازده عدد یازده عدد بر حصه اتمه سابق
 زیاده است از برای آنکه ایشان در اعداد حرف
 هتصد و جمل و دو عدد حصه طائت نموده اند و در کتب که

مشهور است

مشهور است درین فن چنین مذکور است و در رسم سوره
 آنچه مقصود است از مذکورات ذکر آن کرده میشود
 در محل خود تا معلوم باشد و قبل از شروع در مقصود
 در فصل نموده می شود در حصه و بیان مقطوعات
 و موصولات و هات تائیت و غیره تا اعداد
 و احکام همه معلوم گردد و هر چه زاید باشد بر طریق
 کتب اتمه در آخر هر فصلی بر سبیل مناسبت مرقوم
 میشود و آنچه مختلف فیه است در قرائه عتده
 حکم آن گفته می شود بر طریق کتاب تجید و شاطیئه
 تا وجه قرائات جدم روشن باشد و نام این مختصر
 معکم المبتدی و مذکور المنشی نهاده شده غرض از
 تحریر این اوراق تقسیم مبتدی است و تذکار منتهیان
 امیدوار که نافع باشد انشاء الله و هر که بر سهوی
 یا خطایی اطلاع یابد انرا در تم صواب بر سر کشد و این
 فقیر ضعیف را بدعا خیر یازد کند و الله اعلم بالصواب

فصل اول در بیان مقطوعات و موصولات
 که در مصاحف فی مکتوبات است بترتیب الفاظ قرآن
 مذکور میشود ذکر ما در همه قرآن صحت و بیست
 پنج موضع است دو موضع **مِثْلًا** مقطوع است یک موضع
 در سوره نسا و یک موضع در سوره روم و یک موضع
 دیگر اختلاف است در سوره منافقون و هر یک در
 محل خود گفته می شود و باقی موصولات است ذکر من که
 داخل اسم ظاهر است جمله مقطوع است **مِثْلًا** هفت
 موضع است یک موضع در البقرة و یک موضع در ابرهیم
 و یک موضع در نوز و یک موضع در آل عمران سجده و یک موضع
 در قتل و یک موضع در والمرسلات و یک موضع در
 طارق و **مِثْلًا** دو موضع است یک موضع در مؤمنون
 و یک موضع در نوز و **مِثْلًا** یک موضع است در
 الرحمن و جمله موضع است ذکر **اِنَّهَا** یکسره هفت در
 همه قرآن **اِنَّهَا** صند و جمله هفت موضع است یک موضع

از ما

اِنَّهَا مقطوع است در سوره انعام و یک موضع
 دیگر اختلاف است در سوره نحل و هر دو در محل خود
 گفته می شود و باقی موصولات است ذکر **كُلَّمَا** در همه
 قرآن **كُلَّمَا** مجده موضع است یک موضع **مِثْلًا**
 مقطوع است بی خلاف در سوره ابرهیم و چهار موضع
 دیگر اختلاف است یک موضع در نسا و یک موضع در
 اعراف و یک موضع در مؤمنون و یک موضع در ملک
 و هر یک در محل خود گفته می شود و باقی موصولات است
 ازین جمله **اَفْكُلَمَا** یک موضع است **اَوْكُلَمَا** یک موضع
 ذکر **اِنَّهَا** یکسره هفت در همه قرآن **اِنَّ** لم بیست و سه
 موضع است یک موضع **فَالْاَمْرُ** بغیر فون مکتوب است
 در سوره هود و در محل خود گفته می شود و باقی بنون
 مکتوب است چهار موضع در البقرة و یک موضع در نسا
 و سه موضع در مائده و یک موضع در اعراف و یک
 موضع در توبه و یک موضع در یوسف و یک موضع

در کف و یک موضع در نور و یک موضع در قصص
 و یک موضع در احزاب و یک موضع در دخان
 و یک موضع در مجادله ذکر امثال یکصد هفت در همه
 قرآن امثالی موضع است یک موضع و امثال
 مقطوعه است در سور و عد و در محل خود گفته شود
 و باقی موصول است ذکر عتبات در همه قرآن عتبات
 جمل و مست موضع است یک موضع و امثال مقطوعه
 در اعراف و در محل خود گفته میشود و باقی موصول
 است ذکر بسم الله در همه قرآن بسم الله موضع
 است دو موضع موصول است یک موضع در البقره
 و یک موضع در اعراف و شش موضع مقطوعه است
 یک موضع در البقره و یک موضع در آل عمران
 و چهار موضع در مائده و یک موضع دیگر خلاف
 است در البقره و جمله در محل خود گفته می
 ذکر فیما در همه قرآن فیما سی و پنج موضع

یک

یک موضع فیما مقطوعه است در شعرا فی ظا
 و ده موضع دیگر خلاف است یک موضع ثانی
 البقره و یک موضع در مائده و دو موضع در
 انعام و یک موضع در انبیاء و یک موضع در نور
 و یک موضع در روم و دو موضع در زمر و یک
 موضع در واقعه و درین ده موضع قطع اشهر است
 و سی و دانی در کتاب مقنع موضع شعرا بقطع
 بیان کرده است در باب مقطوعات جناب
 گفته شد و ششم شاطبی نیز در رایتهم چنین گفته است
 قولی و فی سوری الشعرا بالوصل بعضهم و یکی
 در باب اختلاف مصاحف اهل الامصار بخلاف
 بیان کرده است قولی و فی الشعرا فی بعض المصاحف
 اکثر کون فیما ههنا امنین موصوله و فی بعضها
 فیما مقطوعه و در بعضی کتب رسم نیز چنین مذکور است
 برین تقدیر یا زده موضع خلاف باشد و هر یک

در محل خود گفته می شود و باقی موصول است
 ذکر اینها در همه قرآن اینها دوازده موضع است
 دو موضع موصول است یک موضع در البقره و یک
 موضع در نحل و هفت موضع اینها مقطوع است
 یک موضع در البقره و یک موضع در آل عمران
 و یک موضع در اعراف و یک موضع در مریم و یک
 موضع در عافیه و یک موضع در حدید و یک موضع
 در مجادله و سه موضع دیگر خلاف است یک موضع
 در نسا و یک موضع در شعرا و یک موضع در اعراف
 و بعد در محل خود گفته می شود ذکر اینها در دو موضع
 در البقره و همد و مقطوع است و در محل خود گفته
 میشود ذکر آلا بفتح صین در همه قرآن آلا
 پنجاه و پنج موضع است ده موضع از آل بنون مکشوب است
 دو موضع در اعراف و یک موضع در توبه و دو موضع
 در هود و یک موضع در حج و یک موضع در یس

و یک

و یک موضع در النمل و یک موضع در عنکبوت و همد
 یک موضع در البقره و یک موضع در نسا فیم همچنین
 دو موضع است یک موضع در نسا و یک موضع در واده از عا
 همها در اعراف و همها در اول حجر عثم اول سورة النبا
 همها در طارق این جمله موصول است و در لغت نافع و کسرون
 همد آمده است و در عین کسر اختلاس و سکون هر سه
 آمده است قالون و ابوجهم و ابوجهم بکسر نون و اختلاس
 کسر عین می خوانند و اختلاس بعضی را بوزن آن حرکت است
 و در نون و ابوجهم و یعقوب و حفص بکسر نون و کسرون
 می خوانند و ابوجهم بکسر نون و سکون عین می خوانند
 و در وایه قالون و ابوجهم و ابوجهم سکون عین هم جایز
 است اما وجه اول که گفته شد اقیس است و این عام
 و حمز و کسار و خلف اختیار بفتح نون و کسرون می خوانند
 و در نسا تخفیف و تنقیل با همد آمده است تخفیف
 قارعه نافع و ابوجهم و عام است و تنقیل قارعه باقیان

و در فم و عم و مم هارکت آمده است در حال وقف
 از بقوب بی خلاف و از بنی خلاف ذکران نسبتا
 در البقوع ان نفعت در سیم اسم در هود و ان شرط است
 یعنی تخفیف نون و هر یک دو کلا است و در وصل
 کتین ادغام منین باشد با غنة و نسبتا صیغه متکلم
 مع الغیر و نفعت صیغه واحد مؤنث غائب و کثرت وقف
 کنند بر کله ان تخفیف نون باشد و همچنین است حکم
 ان نقول در هود ان نحن در ابرهیم ان نطق ذکر جا
 و مانند اینها هر جا که باشد ذکر او امن در اعراض فتح
 و اسکان و او هود و آمده است نافع و ابو جعفر و ابن کثیر
 و ابن عامر یکسر و او میخوانند و در بین قناره او کله
 باشد و امن کله دیگر و باقیان بفتح و او میخوانند
 و در بین قناره حمد یک کله باشد از برای آنکه در بین قناره
 و او حرف عطف است و همین استفهام بر سر او در آمده است
 و حکم یک کله دارد ذکر او و اباء و ان در و القضا فاق

ووافه

و واقعه همچنین بفتح و اسکان و او هود و آمده است قالوا
 و ابو جعفر و ابن عامر باسکان و او میخوانند در ضمیر
 و نزد ایشان دو کله باشد و باقیان بفتح و او میخوانند
 و در بین قناره حمد یک کله باشد و او و او مفتوح و او عطف
 است و ممن میخ استقام مثل او امن و در قناره فتح
 و او نشاید که بر او وقف کنند بنا برین نکته تنبیه
 کرده شد تا فرق بین القنارین حاصل باشد فقط
 و معنی و بر قیاس قناره او باسکان و او وقف کنند
 و در مثل او کلا او کلا او من او عجم او لا یرون
 او عطف او لیس او لم نزد حمد قناریک کله باشد بی
 ذکر و لا اذ رکع دیونسل اسم اول سورة القیحه
 بمد و قصر لا هر دو امن است ابن کثیر هر دو بقصر
 میخوانند بخلاف بنی و در وجه قصر و لا ذکر یک کله
 باشد لا شتم یک کله و باقیان بمد لا میخوانند و نزد
 ایشان هر یک دو کله باشد که بعد از لا ممن است

بصورت الف لا کله ادرکم کله دیگر لا کله اقسیم کله
 و بنی را حکم مد و قصر هر دو باشد و ابو و ابو و ابو و ابو
 و کسای و خلف اختیار ادرکم یا مال میخوانند و ورش
 به بین بین و باقیان یفیع الخلاف از این ذکران یفیع
 یا مال یفیع ذکران ما در سون اسوی عن و کسای و ورش
 بر آیتا وقف میکنند و نزد ایشان دو کله است آیتا کله
 و ما کله دیگر و باقیان بر ما وقف میکنند چنانچه
 تجیه و شاطیة است و در طریق نشد و طیة و طاهره
 شاید که برای همه کس بر آیتا وقف کنند یا به ما که نزد
 همه دو کله باشد ذکر ثالث ما نه دو کله مقطوع است
 در جمیع مصاحف که در ثم لیقطع ثم درج و رش و ابو و ابو و ابو
 و روئیس یکسر لام میخوانند و قبل موافق ایشان است
 در ثانی و نزد ایشان هر یک دو کله باشد مستقل که وقف
 بر ثم توان کرد و ابتدا لیقطع لیقتوا یکسر لام توان
 کرد و باقیان با کسان لام میخوانند و نزد ایشان

اگر

اگر وقف کنند بر ثم در موضعین ابتدا نشاید که یکسر لام
 با ثم را اعاده باید کرد که نزد ایشان حکم یک کله است
 و همچنین است حکم ثمّل هو در البقره از برای ابو جعفر
 و ثمّر هو در قصص از برای قاتون و ابو جعفر و کسای
 که ایشان با کسان ها میخوانند اگر بر ثمّل و ثم وقف
 کنند باز کله موقوف علیه را در ابتدا اعاده باید کرد
 و باقیان بضم ها میخوانند و نزد ایشان هر یک
 دو کله باشد ذکر الذین هم در همه قرآن پست و مفت
 موضع است و مقطوع است للذین هم بالذین هم الذین هم ۹
 والذین هم ۱۴ ذکر الذین هم دو موضع است مقطوع
 یک موضع در عمل و یک موضع در کسوة نیا ذکر اقدیه
 فاقد فیه در طه هر دو صیغه امر است از برای
 واحد مؤنث حاضر و هر یک کله است و نشاید که فیه
 کله تصور کنند در هر دو وقف کنند بر اقد فاقد
 که هر یک دو کله باشد و همچنین است حکم فاقد و قد قصص

که او قد امر است از باب افعال از برای واحد مذکر ^ط و حرف فای بر سر او در آمده است و نشاید که بر فاء و وقف
مثل او در کلمات او بیوت که این دو کلمه است براساسی
فأؤتیک کلام است و همچنین متر فها یک کلمه است در سوره
اسری **تذییر** اگر در کلمات مقطوعه کلمات را
وصل کنند و وقف بر کلمه ثانیه کنند نباید اما
در کلمات موصوله که نظائر او بعضی مقطوع است نشاید
که کلمات مدغم و مدغم فیه را قطع کنند در لفظ و وقف
بر کلمه اولی کنند نظیر بر آنکه در اصل دو کلمه بوده است و ^{لغات}
ادغام کرده اند مثل امس در مواضع احدی عشر موصول
که نظیر او چهار موضع مقطوع است و همچنین را غا غیر از
آن ما توعدون در انعام و الا در اکثر مواضع که بغیر از
مکتوب است بیا آنکه خواه مدغم نباشد مثل لکلا
در مواضع اربعه موصوله و همچنین فیما آتی موصوله
در مثل رزقناهم و رزقناکم و جعلناهم و جعلناکم

و در غنایم

و در غنایم و اخذناهم که بعد از ضمیر متکلم مع الفی
جمع غائب یا حاضر آمده است نزد هم کس یک کلمه باشد و
که در لفظ مقطوع دادند و ضمیر جمع ثانی را کلمه دیگر دانستند
و ابتدا از آن کنند و الف در مثل این کلمات در رسم
مخدوف است و برین صورت باید نبشت رزقناهم
و رزقناکم و جعلناهم و جعلناکم و رزقناهم و اخذناهم
و این نکته از برای آن گفته شد تا قادی قرآن همه جمیع الفاظ
موصوله و مقطوعه باشد در حال وقف و وصل و ابتدا
و غیر از این بر رسم بخواند و اگر چه در این زمان اکثر مفسران
غیر از قاعده رسم می نویسند و در محافل و مجالس میخوانند
و اینها متنوع است و تحقیق الفاظ قرآنی کردن بر هم کس
واجب است خاصه بر نویسند قرآن و خواننده قرآن
تا تغییر لفظ و معنی واقع نشود انشاء الله تعالی و بالله
التوفیق و الله المستعان علی ما تصفون
اعداد کلماتی که در فصل اول مذکور شد هزار و هفتصد و ^{است} ^{عقب}

۳۳
 ۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

موصولان هزا و چهار صد و چهل و دو عدد
 مقطوعات دو یست و پست و نه عدد و آنچه
 بخلاف است سی و نه عدد است یا چهل عدد اگر
 چهل عدد حساب کنند مقطوعات دو یست و پست
 هشت عدد باشد بسبب آنکه قطع و یما در سور شعر
 بخلاف نیز بیان کرده اند اما طریقت شاطبی در نایه
 قطع است والله اعلم و فصل دوم
 در بیان هات تائیل که لاحق اسم شده است بر رسم
 مصاحف و کیفیت آن در وقف از برای جمیع قرا
 به الگ چند کلمه هار تائیل که بتا مکتوب است در رسم
 مصاحف در مواضع معین بسبب اصل یا بر مراد اصل
 و بعضی از قرا اکثر آن کلمات یا بعضی از آن در وقف
 بهامین می باشد بدل از تا و بعضی دیگر بهامین می باشد موافق رسم
 و آنچه به هامکتوب است در حال وصل بتا ملفوظ شود
 بخلاف هار غیر و هار سکت و اعداد و احکام چه گفته می شود

تقریر

بتقریر کلمات تا معلوم باشد ذکر در همه در همه قرآن
 هفتاد و نه موضع است هفت موضع رحمت بتا مکتوب است
 یک موضع در البقره و یک موضع در اعراف و یک موضع در
 هود و یک موضع در عروج و یک موضع در روم و دو موضع
 در زعفر و یک در محل خود گفته می شود و هفتاد و دو موضع
 دیگر به هامکتوب است شش موضع الترجه بالف لام
 و باقی در همه ذکر در همه قرآن سی و پنج موضع است
 یازده موضع رحمت بتا مکتوب است یک موضع در البقره
 و یک موضع در آل عمران و موضع ثانی ما نزل و موضعین
 اخیرا برهیم و سه موضع در آخر فصل و یک موضع در نقل
 و یک موضع در فاطر و یک موضع در و انطور و چهار در
 خود گفته شود و پست و چهار موضع دیگر به هامکتوب است
 ذکر امرا ه در همه قرآن یازده موضع است
 هفت موضع امرات بتا مکتوب است یک موضع در آل
 عمران و دو موضع در یوسف و یک موضع در قصص

و سه موضع در تحريم و هر يك در محل خود گفته می شود و جمعا
 موضع ديگر به ها مکتوب است ذکر اوله در سوره قرآن
 سیزده موضع است و موضع اخير بتا مکتوب است
 يك موضع در آل عمران و يك موضع در نود و هود و در محل خود
 گفته میشود و يازده موضع ديگر به ها مکتوب است
 اللفظ بالفاء و لام است و يك موضع ديگر الملعونه است
 در اسرى جنايحه چهارده موضع باشد ذکر كلّه در سوره
 قرآن پست پنج موضع است پنج موضع كليات به تا مکتوب
 چهار موضع جمع و افراد هر دو آمده است و محذوف
 الالف است در سيم يك موضع در انعام و دو موضع در نوح
 و يك موضع در غافر موضع انعام و تحت كليات و يك
 جذا و وعد لا كوفيان و يعقوب با افراد مي خوانند
 باقيان جمع و موضعي بنونس و موضع غافر با افراد و ابو
 و ابن عامر جمع مي خوانند و باقيان با افراد و يك موضع
 ديگر به افراد است بن خلاف و تحت كليات و يك الحشر

در انعام

در انعام و هر يك در محل خود گفته میشود و پست موضع ديگر به ها
 و هست موضع ديگر كليات جمع و اد است و محذوف الالف
 در سيم و هديه و سه موضع باشد ذکر ستم در سوره قرآن
 سيزده موضع است پنج موضع ستم بتا مکتوب است
 يك موضع در انفال و سه موضع در فاطر و يك موضع غافر
 و هست موضع ديگر به ها مکتوب است ذکر بقيه در سوره
 قرآن سه موضع است يك موضع بقيه بتا مکتوب
 در هود و در محل خود گفته میشود و دو موضع ديگر به ها
 مکتوب است ذکر ايات در سوره قرآن ستم موضع است
 و بتا مکتوب است دو موضع در يوسف و چهار موضع در
 هريم و يك موضع در قصص و يك موضع در الصافات
 و ابو جعفر و ابن عامر در وصل بفتح تا مي خوانند و باقيان
 يكسر تا و مجد در محل خود گفته میشود ذکر ايه در سوره
 قرآن هفتاد و نه موضع است دو موضع ايت بتا
 مکتوب است و با افراد و جمع هر دو آمده است و محذوف الالف

در رسم یک موضع در یوسف و یک موضع در عنکبوت
 و هر دو در محل خود گفته میشود موضع یوسف قوله **اِنَّ**
للسَّاعِلِينَ این کثیر توجید میخواهند و باقیان بجمع و موضع
 عنکبوت علیه **اِنَّ** من رقبه این کثیر و **وَمِنْ**
 و کسای و خلف اختیار توجید میخواهند و باقیان
 بجمع و باقیها مکتوب است **يَكُنَّ** **اَلَا** **لَهُ** **بِالْفِ** **وَلَامٌ** **وَهَفَا**
 و شش موضع ایسه و صد و چهل و چهار موضع بجمع و **اَلَا**
 و محذوف الالف است در رسم سی و دو موضع **يَا** **اِنَّ**
 و پنجاه موضع **اِنَّ** و سی و یک موضع **اَلَا** **اِنَّ** و دو موضع
بِالْاَلِفِ و **بِالْاَلِفِ** و نه موضع **اَلَا** **اِنَّ** و **وَجَدَ** **اَدْوِي**
 و سه موضع باشد ذکر **عَبْدُ** **اِنَّ** **وَكَمَلَهُ** **قُرْآن** دو موضع
 است در یوسف و بتا مکتوب است و باقراد و جمع هر دو
 آمده است و محذوف الالف است در رسم نافع و ابو جعفر
 جمع میخواهند و باقیان باقراد و هر دو در محل خود گفته
 میشود ذکر **قُرْآن** در رسم قرآن سه موضع است

بکوفه

یک موضع **قُرْآن** بتا مکتوب است و در قصص و در محل
 گفته میشود و دو موضع دیگر به ها مکتوب است ذکر **فَطَر**
 در رسم قرآن یک موضع است در رسم و بتا مکتوب
 و در محل خود گفته میشود ذکر **اَلْفُ** **رَفِ** در رسم قرآن
 دو موضع است یک موضع **اَلْفُ** **رَفِ** بتا مکتوب است
 و در سب و باقراد و جمع هر دو آمده است و محذوف الالف
 در رسم و در محل خود گفته میشود و **وَمِنْ** **بِالْفِ** **وَلَامٌ** **وَهَفَا**
 و باقیان بجمع و یک موضع دیگر به ها مکتوب است
 و **عَرَفَ** در البقره و مجید به ها مکتوب است و **بِالْاَلِفِ**
 دیگر وارداست و کوفیان و ابن عامر و یعقوب بفتح عین
 میخواهند و باقیان بفتح ذکر **بِالْاَلِفِ** در رسم قرآن
 پانزده موضع است یک **بِالْاَلِفِ** بتا مکتوب است
 در فاطر و باقراد و جمع هر دو آمده است و محذوف
 الالف است در رسم و ابن کثیر و ابو جعفر و حفص و **وَمِنْ**
 و خلف اختیار باقراد میخواهند و باقیان بجمع و در محل

گفته میشود و چهارده موضع باقی و سه موضع دیگر مبتدئه
 به ها مکتوب است و این کثیر و ^{بسیار} ~~بسیار~~ در مواضع
 ثلث بفتح یا میخوانند و باقیان یکسر یا و نجاه و سه
 موضع دیگر جمع وارد است و محذوف الالف است ده موضع
 البقیة و پست و پنج موضع بالقیة و پانزده موضع
 البقیة و سه موضع دیگر ^{۱۵} ~~۱۵~~ و این عام
 و حفص و حمزة و کسای و خلف اختیار یکسر یا میخوانند
 و باقیان بفتح یا و جده هفتاد موضع باشد ذکر ثمرات
 در همه قرآن دو موضع است یک موضع ثمرات بتا
 مکتوب است در فقلت جمع و افراد محذوف الالف است
 در رسم و در عمل خود گفته شود نافع و ابو جعفر و ابن عمار
 و حفص جمع میخوانند و باقیان با افراد و یک موضع
 دیگر به ها مکتوب است در البقره با افراد و پانزده
 موضع جمع وارد است و محذوف الالف است در رسم دوازده
 موضع الثمرات و سه موضع ثمرات و جده هفده موضع
 ۱۲ ۳

و کثیره

ذکر شجره در همه قرآن هجده موضع است یک موضع
 شجره بتا مکتوب است در سوره دخان و در محل
 خود گفته میشود و هفده موضع دیگر به ها مکتوب است
 نه موضع شجره و هست موضع الشجره بالفاء و لام
 ذکر جنة در همه قرآن شصت و شش موضع است
 یک موضع جنت بتا مکتوب است در واقع و در محل
 خود گفته میشود و باقی به ها مکتوب است دوازده موضع
 جنة و نجاه و سه موضع الجنة بالفاء و لام و شصت
 و نه موضع دیگر جمع وارد است و محذوف الالف است در همه
 یک موضع الجنة و باقی جنت و جمله صد و سی موضع
 باشد ذکر مقصودیت در همه قرآن دو موضع است و بتا
 مکتوب است در سوره مجادله و در محل خود گفته میشود
 ذکر انبؤ در همه قرآن یک موضع است و بتا مکتوب است
 در تحريم و در محل خود گفته میشود ذکر جمالت در همه قرآن
 یک موضع است و بتا مکتوب است در المرسلات

جمع و افراد و حذف الالف است در رسم و در عمل خود که در
حفظ و جز و کسائی و خلف اخیار با افراد می خوانند و باین
جمع تبیین بدانکه آنچه مذکور شد با افراد
جمع و در قرائه الکس که جمع می خوانند در حال وقف بصیغه
جمع وقف باید کرد و در قرائه الکس که با افراد می خوانند بصیغه
مفرد و نشاید که در قرائه جمع وقف بمفرد کنند نظر بر آنکه
مخدوف الالف است در رسم مثل من غرات و نقصان
که نافع و ابوجعفر و این عام و حفظ جمع می خوانند در قرائه
ایشان بصیغه جمع وقف باید کرد و در قرائه باقیان
بصیغه مفرد و هرگز که جمع و افراد هر دو آمده است
مبدا هم دارد و وجه دوازده موضع است در مصنف کلام
کلمات چهار موضع اینست دو موضع غیلین و دو
الفرقت یک موضع بینات یک موضع ثمرات یک موضع
جالت یک موضع و این نکته از برای آن گفته شد تا فرق
بین القرائین معلوم باشد لفظا و معنی و بعضی از قاریان

که معنی

که معنی چندان در قرائه ندارند و مشهور اندیش عوام مثل
این گفته اند ایشان واقع می شود و در او با و نا حکم قطری و
وقف بر او می کنند و در ثمرات جمع وقف بمفرد می کنند
و اینها از جمله جنوعات است و قرائه از سر تحقیق باید دانست
و خواندن تا صواب باشد و از عند تباب و باید کرد
و احزان باید کرد ذکر مرصعات در همه قرآن چهار موضع
و بتا مکتوب است دو موضع در البقر و یک موضع در نسا
و یک موضع در تحریم و بعد در عمل خود گفته می شود و کسائی
در حالین با هم می خوانند و باقیان جمع ذکر هیها تیهها
در قد افل در همه قرآن همین دو موضع است و بتا مکتوب
و در عمل خود گفته می شود ذکر ذرات در همه قرآن سی موضع
و جمله بتا مکتوب است و تعداد همه کرده می شود ذات الصدور
دوازده موضع دو موضع در آل عمران و یک موضع در مائده
و یک موضع در انفال و یک موضع در موم و یک موضع در
و یک موضع در فاطر و یک موضع در زمر و یک موضع در غافر

در بین قوم طایفه که بعد از این گفته می شود چنانچه
دانی در جامع البیان ذکر کرده است و ثقیل الالف
قوله باقیان است و در بین قرائه قبل از الالف وقف
نباشد چنانچه در شاطبی مذکور است قوله
والفیض ادع نبذ لا الالف نظر بر آیه که وقف بر جمع
آیه سنت است و اگر بر الالف وقف کنند ابتدا بر سجده
کنند و لفظا موافق یک وجه ایشان باشد از برای
آنکه در قرائه الالف بتثقیل یسجد و فعل مضارع است
صیغه جمع مذکر غایب لفظا موافق و معنی مخالف
و آن که در لادغام کرده اند آن ناصبه است و فعل
جمع را حذف کرده است مثل الالف تعلقوا و دیگر امثله
ذکر لکین در همه قرآن هفت موضع است چهار موضع
موصول است یک موضع در آل عمران و یک موضع در
و موضع ثانی در احزاب و موضع جدید و سه موضع دیگر
که لا مقطوع است موضع محل و اول احزاب

و حسبوا الالف تكون در مائده بنصب و رفع نون
و جز و کسائی بر رفع نون می خوانند و نزد ایشان
آن محفقه است که در لادغام است و باقیان نصب نون
می خوانند و در بین قرائه آن ناصبه است که در لادغام
ادغام کرده اند دیگر در سجده عمل الالف یک موضع
بتحقیق تثقیل هر دو آمده است قوله الالف
یا سجده و الله تحفیف الالف قرائه ابوجعفر و در بین
و کسائی است و در بین وجه ما قبل الالف وقف باید کرد
چنانچه شاطبی گفته است در قرائه کسائی وقف
له قبله و اگر بر الالف وقف کنند بر سهیل امتحان
است و ابتدا کنند بهمین وصل مضوم بصیغه
امر و اگر بر الالف وقف کنند ابتدا به یسجد و البته
که همچنین امر باشد متصل به یاء ندا و الف یعدان
و انف وصل قبل از سین مخدوف باشد در رسم
بر مراد اتصال بدون انفصال همچنانچه مخدوف است

ویک موضع در هر یک موضع و در تاج و یک موضع دیگر
 دیگر ذات بینکم ذات الشکوة و انما ذات البین
 موضعین ذات الشکوة موضعین در کف و ذات البین
 در ج ذات قرار در مؤمنون ذات البین و در فصل
 الخبیک در والذاریات ذات الراح در قمر ذات
 الاکرام در الرحمن ذات البروج ذات الیاقوت در یروج
 ذات الرجیع ذات الصدج در طارقات العباد
 ذات الهیپ در تبت ازین جمله کسای ذات بهیة در قف
 به ها ضعیف اند و در محل خود گفته میشود ذکر و التاج در
 بتا مکتوب است و در محل خود گفته میشود و طر قطع و وصل تا
 در فصل اول گفته شد ذکر آلات در واتی بتا مکتوب است
 و در محل خود ذکر میشود اعداد کلمات مذکور که بتا مکتوب
 در مواضع معین و احکام آن در وقف برای جمیع قرائت میشود
 تا معلوم باشد رحمت هفت موضع نوحیت یا در ده موضع
 احرار هفت موضع لعنت و دو موضع کلمت تیج موضع

کلمت

ویک موضع در ذخان و یک موضع در موضع در محنته
 ویک موضع در ن والقلم و یک موضع دیگر خلاف
 است در انبیاء در بعضی مصاحف بنون مکتوب است
 و در بعضی بنون و هر یک در محل خود گفته میشود
 و باقی بنون مکتوب است ازین جمله تیج موضع الا که
 آن در لاریفی ادغام کرده اند آن مخففه از مشکله
 که در لام مدغم است و در باقی آن ناصبه قوسه الا
 خوف علیهم در آل عمران و درین دو قراة است یعقوب
 الا خوف یفتح میخوانند و علیهم یفهم ها و جزع موافق است
 در علیهم و باقیان الا خوف بتنوین میخوانند و علیهم
 بکسرها و هر دو قراة آن مخففه است که در لا ادغام
 کرده اند دیگر الا یرجع الیهیم در طه و الا تزدو
 در الباق و الا یقصدون در حدید و الا یزکی ادریس
 و یک موضع دیگر خلاف است نزد بعضی آن مخففه است
 که در لا مدغم است و نزد بعضی آن ناصبه قوس

و موضع حشر و جمله در محل خود گفته می شود ذکر اتمک
 بفتح حین در همه قرآن اتمک است و یک موضع است
 دو موضع فارقا مقطوع است با اتفاق اهل رسوم
 یک موضع دوج و یک موضع در آخر یقین و یک موضع
 خلافاست در سورة الفان و در کتب رسم مذکور
 قوله واعلموا انما غنمتم در مصاحف اهل عراق
 موصول است و غازی ابن قیس همچنین گفته است و در
 باقی مصاحف آن ما مقطوع است و یک موضع
 دیگر بقطع بیان کرده است در کتاب شرح غایه
 ابن عمار و کتاب ایضاح و کتاب رسم الهی تالیف
 تالیف تاج القضا محمود بن حمز بن نصر قوسه
 و لوات ما فی الارض من شجرة اقلام در سورة لقمان
 و قطع این موضع نادر است بطریق مقنع و راءه و منظور
 مقدمه در تجوید و از جوزه مغربی برین تقدیر این صحیح
 نیز خلاف باشد و هر یک در محل خود گفته میشود و باقی

مذکور

موصول است و شش موضع دیگر فاکتاً س کاتماً س
 همچنین موصول است و جمله بیست و هفت موضع باشد
 ذکر فمال در همه قرآن چهار موضع مقطوع اللام است
 یک موضع در نسا و یک موضع در کف و یک موضع
 در فرقان و یک موضع در معارج و هر یک در
 محل خود گفته شود و ابوجرو و درین چهار موضع بر کلمه
 حنا وقف میکنند و کسای خلاف یعنی ما و دیگر
 طال بر لام منفصل و باقی قرا بر لام منفصل و تفکیکند
 و شش دیگر موصول اللام است سه موضع و ما للظالمین
 من انصار در البقرة و آل عمران و ما یز و سه موضع
 دیگر و ما للظالمین من نصیر و دج و ما للظالمین من نصیر
 در فاطر و ما للظالمین من حیم در غافر و نزد جمله قرا
 فها و ما یک کلمه است بی خلاف للظالمین کلمه دیگر است
 و موضعین فمال لوس در و الصافات واقعه یک کلمه
 و نشاید که بر آنها وقف کنند و در رسم نیز الهی شریف

بخلاف و این صیغه جمع مذکر است و محذوف است
 حکم که ملکین در کف ملکون درین ملکون
 در زخرف و جمله بازده موضع باشد که ارام در
 قرآن چهار موضع مقطوع است یک در نسا و یک موضع
 در تو به و یک موضع در و الصافات و یک موضع در
 فصحت و هر یک در محل خود گفته می شود و بازده موضع
 دیگر اقم موصول است و نشاید که بر اقم وقف کنند
 بخلاف چهار موضع که مذکور شد که مخالف هم باشند
 و جمله بازده موضع است ذکر این امر در همه قرآن
 دو موضع است یک موضع این ام مقطوع است در انعام
 و یک موضع دیگر یا بنقوم موصول است در بقره
 صورت که یک کل باشد و صورت هم بر او مکتوب است
 و هر دو در محل خود گفته می شود و اختلاف کرده اند
 باثبات احدی لافین یا حذف الفین بیان کرده اند
 حافظ ابو عمرو دانی در کتاب جامع البیان حذف

نسخ

الفین

الفین بیان کرده است در عهد الا یا سجود و از برای
 کسی چنانچه گفته شد و در کتاب مقنع یا بنقوم
 در دو باب بر وصل ذکر کرده است و شیخ محمد
 جزدی در کتاب نشر آورده است که من دیده ام
 در مصاحف شامی و مصحف امام که بر یار مصر
 و مصحف مدنی که یا بنقوم باثبات احدی لافین
 مکتوب است و حافظ ابو عمرو دانی میگوید که حذف
 الفین مکتوب است مگر حافظ ابو عمرو در بعضی مصاحف
 دیده است که حذف الفین است و همچنین نقل کرده
 است که در حزن و کسی و حذف اختیار مرد و موضع کسر
 میبراند و باقیان بفتح میم ذکر آن در همه
 قرآن سیزده موضع است دو موضع موصول است
 برین صورت که نموده شد یک موضع در کف و یک
 موضع در قیامه و یک موضع دیگر بخلاف است در
 منزل و هر یک در محل خود گفته می شود و ده موضع

در محل خود گفته می شود و کلمات جبر در ص مقطوع است
 بر وجهی و ابو عیینة گفته است که ولایحین موصول است
 و اشهر قطع است و هر دو وجه دو کلمه باشد و در محل خود گفته
 می شود ذکر یوم و دو موضع مقطوع است یک موضع در غافر و موضع
 اذل و الذاریات و هر یک در محل خود گفته می شود و پنج موضع دیگر
 موصول است دو موضع یکسر میم و سه موضع بفتح میم یک موضع در اعراف
 و یک موضع در زخرف و آخر الذاریات و موقع الطور و معارج
 و جمله هفت موضع باشد ذکر غصبتهم در عسق و درین موضع بعد از
 و اوجع الف مکتوب است در جمیع مصاحف که غصبتهم و یک
 کلمه باشد و هم که ضمیر جمع غایب است بعد از کلمه دیگر و در محل خود
 ذکر کالوهم او و ذنوبهم در مطفین درین دو کلمه بعد از او
 جمع الف نباشد و کالوهم یک کلمه است و ذنوبهم یک کلمه
 و او کلمه دیگر است میان این دو کلمه و نشاید که بر کالوهم و
 وقف کنند ضمیر جمع غایب که هم است بخلاف غصبتهم و هر دو
 در محل خود گفته می شود و همچنین است حکم فاستلوهن در احزاب

آن ل مقطوع است یک موضع در یا ایشیا و یک موضع
 در ج و یک موضع در قال و یک موضع در فتح و یک
 موضع در تاین و سه موضع در جن و یک موضع در
 انشقت و یک موضع در بده و جمله در محل خود گفته می شود
 ذکر عن من در همه قرآن دو موضع است و هر دو
 مقطوع است یک موضع در نور و یک موضع در و هم
 و هر یک در محل خود گفته می شود ذکر و یکان و یکان در
 قصص هر دو موصول است برین صورت و کسانی
 درین دو کلمه وقف میکنند بر یا کروی باشد و ابو عمرو
 بر کاف وقف میکند و یک باشد و باقی قتر اتمام کلمه
 وقف میکنند و هر دو در محل خود گفته می شود ذکر
 ال یس و در و الصافات درین دو قرآن است
 و مقطوع ال لام است بهر دو قرائه نافع و این عامد
 و یعقوب ال یسین میخوانند که دو کلمه باشد مثل
 ال محمد و باقیان ال یسین میخوانند که یک کلمه

در محل

فأهدوكم و تقوكم و دو القافان و مانند اینها
 هر جا که باشد ذکر کلماتی که زائد است بر طریق مقصود و یا
 بعضی دیگر از کتب رسم بر سبیل مناسبت مذکور می
 ذکر الا بکسر مخم در همه قرآن الا ششصد و شصت
 و موضع است و جمل موصول است از این جمله پنج موضع
 الا بتقدیر بر آن لا است که آن شرطی در لاری ادغام
 کرده اند و درین پنج موضع الا نه از ادات استثناء
 قوله الا تفعلوه در آخر انفک الا تفرو
 الا تنصروه در توبه و الا تفرو در هود و الا یصر
 عقی در یوسف و بر ما قبل این پنج موضع وقف باید
 بخلاف ما قبل الا راستننا که بر ما قبل آن وقف
 نباشد مگر که آیه باشد ذکر امّا بفتح مخم در همه
 قرآن امّا بخلاف و نه موضع است و جمل موصول است
 امّا دو موضع بتقدیر بر امّ الذی است که ما بمعنی
 الذی باشد و ادغام کرده اند امّ در ما قوله

امّ

امّا اشتدّت علیه توضیح این مقام ذکر لولا در همه
 قرآن مفتاد از پنج موضع است کما یک موضع و جمل مطلق
 اللفظ است امّا بحسب معنی اتصال لفظی اولی باشد
 از قطع و نشاید که بر کوفه وقف کنند و ابتدا از لا کنند
 ذکر کما در همه قرآن صد و پنجاه موضع است فلما
 عم ۹ نوذ و چهار موضع و کما ۳۱ سی یک
 موضع اول کما یک موضع کما ۴۰ پست و چهار موضع
 و جمل موصول است از این جمله پنج موضع لهما تخفیف
 و تنقیل هر دو آمده است عاصم و ابن عامر
 و حمز و ابو جعفر لهما لیوفینهم در هود و لهما
 علیها حافظ در طارق تنقیل میم میخوانند
 و باقیان تخفیف میم و حمز و کساک و روست
 لهما صبروا در سوره سجده بکسر لام میخوانند
 و تخفیف میم و باقیان بفتح لام میخوانند و تنقیل
 میم و عاصم و ابن عامر و حمز و ابن جاز لهما

در الرحمن و یعقوب بضم ها میخوانند و باقیان بکسر ها
 ذکر علیهما در همه قرآن هفت موضع است متصل
 بضم تثنیه سه موضع در البقرة و یک موضع در نسا
 و یک موضع در مائده و یک موضع در اعراف و یک
 موضع در طه و یک موضع در والصفافان
 و حمز و ابن جاز و کوفیان بضم ها میخوانند و باقیان
 بکسر ها و دو موضع دیگر علیهما ما مقطوع است
 قوله علیهما ما عنتم در اخر توبه علیه ما حمل
 در نور و جمل ده موضع باشد ذکر الیه ما یک موضع
 است و مقطوع است در مائده قوله الیه
 ما اتخذوهم و در جمع قرآن الیهما متصل نیست
 بضم تثنیه میماند بضم تثنیه ما منفصل نیست بضم مفرد
 ذکر طه ۱۱ دو موضع است یک موضع در نسا
 و یک موضع در مائده و حمز و کساک و کساک بضم
 و مختلف فی در قرآن حمز و کساک و کساک بضم

در جمع در یسین بر تنقیل میخوانند و باقیان تخفیف
 و عاصم و حمز و ابن جاز لهما متاع در خرفه تنقیل
 میخوانند و هشام بخلاف میخوانند و باقیان تخفیف
 میخوانند ذکر ممت در همه قرآن سی و شش موضع است
 و جمل موصول است ذکر منهما در همه هفت موضع متصل
 بضم تثنیه یک موضع در البقرة و سه موضع در نسا
 و یک موضع در یوسف و یک موضع در قصص و یک موضع
 در الرحمن و یک دیگر بخلاف است در هکف قوله
 خیر امنهما منقلب بصریان و کوفیان منها میخوانند
 متصل بضمی مفرد و باقیان منها میخوانند بضم تثنیه
 و دو موضع دیگر منهما ما مقطوع است یک موضع در اخر
 نسا قوله منهما ما یزید الله و جمل ده موضع است
 ذکر فیهما در همه قرآن مست موضع است و موصول
 بضم تثنیه یک موضع در البقرة و یک موضع در انبیاء
 و یک موضع در نسا و یک موضع در سق و چهار موضع

در اول
 در آخر
 در اول
 در آخر

در الرحمن

از باب فعل یفعل که تلاقی مجرد است و باقیان مستقیم
 بعد میخشد از باب مضاعف که تلاقی هر چه میخشد باشد
 و این هر دو صیغه جمع مذکر مخاطب است و هر دو قراره
 یک کلمه است در وجه قصر اشکالی خد نیست در وجه مد
 کسی که بر صیغه او واقف نباشد شاید که لا کلمه تصور کند
 و مستمم که دیگر اگر بر صورت لا نبشته باشد و نشاید
 بنا برین نکته تنبیه کرده شد تا معلوم باشد و درین
 لام هم متصل باید نبشت ذکر کال لمر در همه قرآن روض
 است یک موضع در نسا و یک موضع در اعراف هر موضع
 در یونس و دو موضع در هود و یک موضع در یونس و یک
 موضع در جاثیه و دو موضع دیگر آن لمر است یک موضع در
 انعام و یک موضع در بلد جناحه یازده موضع باشد و بعد
 بنویسند مکتوبت ذلک لمر جمله نه موضع است و مکتوب
 یک موضع در انعام و یک موضع در اعراف و یک موضع در نوح
 و یک موضع در مریم و دو موضع در شعرا و یک موضع در اعراف

و یک موضع

یک موضع با فرد و چهار موضع جمع و افراد سنتی موضع
 یقین یک موضع یأبست هشت موضع ایت دو
 موضع جمع و افراد غیبت دو موضع جمع و افراد قوت یک موضع
 فطرت یک موضع الغرفات یک موضع جمع و افراد یقین
 یک موضع جمع و افراد ثمرات یک موضع جمع و افراد شجر
 یک موضع جنت یک موضع معصیت دو موضع ایت
 یک موضع جالت یک موضع جمع و افراد مرضات چهار موضع
 ذات سی موضع هیبهات دو موضع ولات یک موضع
 اللات یک موضع جمله نو ذونه موضع است هفتاد
 موضع مختلف فید دوازده موضع جمع و افراد و باقی مضمر
 و نیست و نه موضع دیگر متفق علیه که آن کلمات است
 غیر از ذات بهیجه نافع و عاصم و حزن و خطف اختیار
 در وقف بنا میخوانند موقوف رسم و ابو جعفر و این عامرا
 یأبست هشت کانه را در وقف به ها میخوانند و باقی تا
 و این کثیر و یعقوب مرضات اربعه ولات و اللات و ذات

مطلقا و هیبهات هیبهات یا در وقف بنا میخوانند کلام
 از برای در موضعین هیبهات که در وقف به ها میخوانند
 و باقی الفاظ را در وقف به ها میخوانند و ابو جعفر و این کلام را حجت
 وقع و یأبست در مواضع ثمانیه در وقف بنا میخوانند و باقی
 به ها و کساکر یأبست مطلقا و کلمات را غیر از ذات
 بهیجه که گفته شد در وقف بنا میخوانند و باقی به ها و اماله
 غیر از ذات بهیجه و هیبهات هیبهات و لات اللات که در بن
 کلام الله باشد و اگر به ها مکتوب است از این کلمات میباید
 و نیست و سه موضع است و آنچه جمع وارد است بی خلاف
 دو نیست و هفتاد و نه موضع است و نو ذونه موضع که
 اول مذکور شد جمله هفصد و یازده باشد و یک
 عقریت در نعل و از ق در و الیم بنا مکتوب است و جمله
 در وقف بنا میخوانند و تا عقریت تا اصل کلمات
 و عقریت اسم یکی از جن است و تا از ق تا تا نبشته است
 که لاحق فعل ماضی شده است از برای واحد مؤنث غائب

و یک موضع

و چهار صیغه و در جمع افعال ماضی بنا مکتوب باشد
 معروف و مجهول و دو صیغه واحد مؤنث غائب و حاضر و
 واحد مذکر حاضر و صیغه واحد متکلم مثل وضعت
 طلعت باسکان تا از برای واحد مؤنث غائب معروف
 و مکتوب و بر ذلت صیغه مجهول و لبت و فعلت یفعل
 تا از برای واحد مذکر حاضر حجت خفت کسر تا از
 برای واحد مؤنث حاضر وضعت لبت یفعل تا از برای
 واحد متکلم و جمع ابواب مجترب باشد و یک الفاظ که ها
 مکتوب است در جمع قرآن بر سبیل متابعت مذکور میشود
 ذکر الصلوة در نه قرآن جمله و نه موضع است صلوة
 دو موضع الزکوة بیست و چهار موضع زکوة یک موضع
 الحیلون جمله ده موضع حیلون یک موضع حیلون
 یک موضع حیوة دو موضع کشکول یک موضع
 النجوة یک موضع و منوة یک موضع این جمله در وقف

بهرها مفلوظ شود از برای جیوه قرا و دیگر الی غیره
 موضعین در انعام و کف این عام بفتح غیر میخوانند
 و اسکان دال و او مفتوح و باقیان بفتح غیر و دال
 میخوانند و الف بدل از واو و دوری از کسای مشکوک
 در نور بانه کاف میخوانند و باقیان بفتح و در الفاء
 که مذکور شد صورت و او الف است و نشاید که بالف نویسد
 و جده صد و سی و سه موضع است ذکر التوریه در
 قرآن مجده موضع است و ابو و و این ذکوان و کسای و
 اختیار بانه محض میخوانند و ورش و جرم بانه پس نیز و فلف
 بفتح وین پس و باقیان بفتح ذکر تفتیه در آل عمران
 و عرجه دیدیوسف حمز و کسای و خلف اختیار بانه
 و باقیان بفتح و یعقوب تفتیه میخوانند بفتح تا و کسای
 و بافتوح مشد و باقیان بفتح تا و فلف و فلف
 و یا در التوریه و تفتیه و مزجیه صورت الف است

و غیره

و جده پست موضع است و با موضعین کسای عفریت
 و از قوت و عدد القلوه و اشد باقی صد و پنجاه
 و پنج عدد باشد و با عدد مذکور هشت صد و شصت
 و شش عدد تفتیه هات تانیت هزار
 و هشت صد و دوازده موضع دیگر هات تانیت
 و سیصد و هفتاد و سه عدد که اول گفته شد
 پنجاه موضع بنا از جمله نوذ و نه موضع مذکور
 و باقی نظائر آن که به ها مکتوب است جمله
 دو هزار و صد و هشتاد و پنج عدد است
 و کسای در وقف بانه میخوانند چهار صد
 و پست و سه عدد بفتح و امله و هزار
 و هفتصد و شصت و دو عدد دیگر بانه محض
 و در مفره کسای که ثانی این فقره داده است
 تبیین جمله کرده شده است تا مبدی باشد
 و اتلعلم

این روز جمعه خیر الیام و رمضان افضل الشهور
 فاغتنموا و اشدخلوا بعبادات الله الملائک الغفور
 واجتنبوا عن المعصیت و اظلم الفجور
 فقد روي عن النبي العربي الموصوف با حسن
 الشيم الرسول المعروف بالحنو و الكرم
 صل الله عليه و آله و سلم انه قال
 اذا سلم رمضان سلمت السنة و اذا
 سلمت الجمعة سلمت الیام صدق
 رسول الله

ای تبت من كل المعاصی
 یا خلاص رجاء الخلاص
 اغثنی یا احدث المسحیحین
 بفضلک يوم یؤخذ بالنوا
 ای انت ذو فضل و منی
 و انی ذو خطایا فاعف
 فظننی فیک یا ربی حمید
 حق یا ای حسنی

بسم الله الرحمن الرحيم

الف **الحکم** برسدند که از آدمیان
و انانیت گفت که از مخالفت روزگار و لشکر
نشود پس سید دل که بفرست برکیت گفت
الکس که نعت آخرت را بر نعت دنیا برگزید
پس سید دل که تو اگر ترکیت گفت آن کس غفلت
کامل باشد گفتند که جز شرفی است که جنت در
بکش گفت شهوت گفتند که کدام آتش است که
فروزی خور را بسوزد گفت عید گفتند که کدام بنا
که مرکز خراب نشود گفت عدل گفتند که کدام
تلفی باشد که با خستیرین گردد گفت صبر گفتند که
شیرین باشد که با خرنخ گردد گفت شتاب گفتند
که کدام پیرا هن است که مرکز گشته نشود گفت نام نیک

گفتند

گفتند که کدام بیماری است که طبیبان علاج
نمایند کرد گفت ابله گفتند که کدام بد است که
مردم از آن بگریزند گفت عشق گفتند که کدام
بلند است که از همه بستیها بستاند تراست گفت کبر
گفتند که کدام چیز بر مردون نیکوتر است گفت
راستی گفتند که آن چیست که ویرا روی نیست
گفت ظلم **مسکله** فرماید بادشاهی چهار چیز
قائم شود بر عدل و داد جازم در جهان گیری عیانم
در امور مملکت لازم بر امر سبحان لازم
ارسطاطالیس فرماید چهار چیز نتوان کرد مگر
بهار چیز بادشاهی نتوان کرد مگر عدل دشمن دفع
کرد مگر مشورت دلهایبید نتوان کرد مگر تواضع
بر دان نتوان رسید مگر بصیرت **نقد** **الحکیم** گوید

چهار جزیره شاهی را که دارد بکند و کس دین و از سرش
و بکار داشتن چرخ و نگاه داشتن غلام **طریق**
گوید چهار جزیره از چهار جزیره خارج نیست بادشاه را
از اسباب و وزیر را از امانت و لشکر را از
و رعیت را از طاعت **افلاطون** **علیه السلام** گوید چهار
جزیره از چهار جزیره حاجت آید زیرا که هر یک از سلطانی را
بوزیر دانا و لیرترین مردی را با سلطخ باقیقت ترین
اسبی را ببار زیاده و بهترین شمشیر را ببار زو **ابو الحکم**
گوید ثبات بادشاهی از چهار جزیره است آهنگام
و عدل بر دوام و شجاعت در انتقام و سخاوت
با خاص و عام **امام شافعی** **رحمه الله** گوید اصل دولت
چهار جزیره است فرستجانی تا رسید آسمان
و مستور جهان دیدن فرمان بسندید **فیثاء**

فرماید

فرماید چهار جزیره بادشاهی را بپناه کند بپادامیر
و غفلت وزیر و خیانت دبیر و نفس برین فقیر
علیه السلام **رحمه الله** فرماید چهار جزیره سبب نجات
آدمی است کم گفتن و کم خوردن و کم خفتن و کم کردن
سید قطب **رحمه الله** گوید چهار جزیره بند را بچرخ رسان
تزلزل و تجرید و غارت و قناعت **ای همد**
فرماید با چهار کس مدارا کنید با سلطان ستمکار و با
مشیار و با یار نیکوکار و با مردم بیار **امام**
فرماید در چهار جزیره خوش نفاط است در خدمت سلطان
در زمینی گمان در سر گفتن با زنان و در اعطاء کردن بر دشمنان
جباری گوید شطریعت چهار جزیره است طاعت
و نصیحت و شفقت و امانت **فیثاء**
فرمود چهار جزیره در آب است و نواخت سلطان مساعد

و دعای زائران شایسته **عظام الملک** گوید
چهار جزیره بد برادر رساند بیستین بزرگان شصت
بزرگان اجتناب از بی دولتان یاری خواستن
از درویشان **چهارم حکم** گوید چهار جزیره را
مرد کواشی دهد عیب جستن کسان و عیب خود ناپدید
در جهان و بخل نمودن بزرگان و سخاوت طمع داران
از خوابان **باید بسطای** گوید سه جزیره را
رساند صبر برادر رساند خویش تن داری برادر رساند
قناعت بتواند کردی رساند **ابراهیم** گوید چهار
جزیره دلیل بزرگبخت عزیز داشتن علم برین از حیرام
تعظیم ملوک نشستن با اهل ملوک **امام جعفر صادق**
گوید چهار جزیره را از چهار جزیره نگاه دارد برین از حیرام
نگاه دارد ساختن با جلال از فاد نگاه دارد سخاوت



از آفت نگاه دارد امانت از خیانت نگاه دارد
امام ربیع العابدین فرمود چهار جزیره دلیل بختی
راستی اقوال نیکویی افعال کوشش یکسب جلال
فرافروستی با اهل و عیال **مورد باید علی**
چهار جزیره دلیل بختی است رو کردن سوال صحبت
با جمال حرص بر جمع کردن مال تنگ گرفتن بر اهل عیال
امام محمد باقر فرماید هر که از چهار جزیره دور باشد
میگردد بدو نرمد یکی خشم و دوم عجب و سیم
عصب و چهارم کاهلی **امام جعفر صادق** فرمود
چهار جزیره خواری دنیا و آخرت بدکویی و بد خویشی
و سخت رویی و صدر جوینی **امام موسی کاظم** فرمود
دو جزیره دلیل بدبری است با اهلان تدبیر کردن و از
دوست نصیحت ناپدید رفتن **سلطان علی موسی**

فرمود که چهار جزه دلیل بران مراد است باد و نشان
مشورست کردن و باد نشان مدار کردن و آتش هوا
فروگشتن و سخن تلخ فرو خوردن **نام محمد** کوب
چهار جزه اندک نماید ولی بسیار بود یکی دشمن و دوم
آتش و سیم و آتش چهارم و ام **امام علی** فرمود
چهار جزه از عادات ستوده است ساختن با قناعت
و کار کردن بحسرت و خشم فرو خوردن بطاعت و کفر
در عاقبت **امام حسن** فرمود که چهار جزه از عادات
چهار جزه است عاقبت لجاج رسوائی است و عاقبت
خشم بشیانی است و عاقبت کبر دشمنی است
و عاقبت کاهلی خواری است **ابو علی** فرمود
که چهار جزه در دنیا پیدا می شود سلطان عتاب و دشمن
صحبیت بدان عشق امر دان **امام محمد**

فرماید چهار جزه چهار جزه تمام شود و آتش بخورد
دین به بر جزه کار به نیت نعت بشکر خدا **فرمود**
فرمود چهار جزه چهار جزه آورد خاموشی سلامت آورد
نیکی ایمنی آورد سخاوت ممتدی آورد شکر افزونی
آورد **شیخ محمد** فرمود که چهار جزه چهار جزه را
ببرد بیداری قوت را ببرد ناسباتی بعد را ببرد
کاهلی دولت را ببرد تکبر مروت را ببرد **منصوری**
جلال فرمود که چهار جزه از چهار جزه آید از کم خواری
کم خواری آید و از بر خواری بر خواری آید و از بدکاری
بکر ساری آید و از نیکواری بیعاری آید **شیخ محمد**
فرمود که چهار جزه از چهار جزه خیزد دشمنی از چسب
خیزد رنجش از مزاج خیزد جدایی از استغناء خیزد
جنگ از لجاج خیزد **ابو الحسن** فرماید

2

الحمد لله الذي جعل العلم نورا يضيء في القلوب

[Faint handwritten Arabic script, likely bleed-through from the reverse side.]

در میان شما انرا انا امثال
اذا انقطع احد منكم فليكن مثلك
ما لك يوم الدين في غلال مبيات
مد اجز مثال الكون ص ع
بدانك مراد از تو و جنابیدن هر وقت
مثال عليهم ولا هم فائزونهم بعيد

اقبالا
ارسله
نور

طالع
معا

طالع
معا

طالع
معا

Ⅷ, Ⅸ, Ⅹ

